



دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی ایران
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



انجمن علمی دانشجویی و پژوهشی دانشجویان و اساتید دانشگاه علوم پزشکی ایران



نشریه حامی

حامی

نشریه دانشجویی

مددکاری اجتماعی

“

تو کز محنتِ

دیگران

بی غمی

نشاید که

نامت نهند

آدمی

سعدی

”

در این شماره می خوانید:

- پیامدهای ناشی از دو جنگ اخیر
در جامعه ایران
- چالش‌های ساختاری رشته مددکاری اجتماعی
در ایران
- هویت حرفه‌ای مددکاری اجتماعی در برابر مددکاری
- ادبیات محترمانه در مددکاری اجتماعی
- فقر خاموش طبقه متوسط
- تکدی‌گری از نگاه مددکاری اجتماعی
- گفتگو درباره زندگی افراد ترنس
- تاملی بر کتاب از منظر مددکاری اجتماعی
- داستانی الهام بخش

شماره

03

تابستان ۱۴۰۵



شناسنامه اثر

مینا دنیائی

مدیر مسئول و سردبیر

آتنا برازنده

مدیر اجرایی

آتنا برازنده، آرزو جواد زاده، ارسلان جهانپنده، رومینا مقدمی، زهرا محمدی کیا، زینب السادات شبیری، سارا راستگردانی، فاطمه شیخ، کوثر هاشمیان، نفیسه محمدزاده

نویسندگان

زینب السادات شبیری

ویراستار

Chat GPT

طراح جلد

مبینا ابراهیم زاده

صفحه آرا

دکتر عباسعلی یزدانی، دکتر عفت هاتفنیا و آقای عمران ساسانی

مشاورین

انجمن علمی دانشجویی مددکاری اجتماعی دانشگاه علوم پزشکی البرز

صاحب امتیاز

۱۳۹۶/م/ف

شماره مجوز

جهت دسترسی به شماره‌های دیگر نشریه صفحات زیر را دنبال کنید:

پیامرسان تلگرام: @abzumzsocialwork



پیامرسان بله: @abzums_socialwork



سخن سردبیر

مددکاری اجتماعی را نمی‌توان فقط در مراکز حمایتی یا میان فرم‌های مددکاری جست‌وجو کرد. هر جا که انسانی با مسئله‌ای فردی یا اجتماعی روبه‌روست، هر جا که فقر، نابرابری، طردشدگی یا بحران بزرنگی افراد اثر می‌گذارد و هر جا که نیاز به شنیده شدن و حمایت وجود دارد، مددکاری اجتماعی معنا پیدا می‌کند. به همین دلیل، موضوعات این شماره با وجود تفاوت‌هایشان، در یک نقطه مشترک به هم می‌رسند: انسان و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند.

در این شماره، ابتدا به پیامدهای اجتماعی و انسانی دو جنگ اخیر در ایران پرداخته‌ایم؛ از احساس ناامنی و آسیب‌های روانی گرفته تا سوگ و فشار اقتصادی.

فقر نیز از دیگر مسائلی است که در این شماره از زاویه‌ای متفاوت به آن نگاه کرده‌ایم. در مطلب «وقتی طبقه متوسط دیگرتاب نمی‌آورد»، تلاش کرده‌ایم فقر را نه فقط به معنای نداشتن، بلکه به عنوان فرایندی ببینیم که می‌تواند آرامش امنیت اقتصادی و اجتماعی افراد و خانواده‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. در «تکدی‌گری» نیز به مواجهه روزمره‌مان با نیازمندی فکر کرده‌ایم؛ به اینکه وقتی برای کمک به سمت ما دراز می‌شود، آیا مسئله فقط کمک کردن یا نلزدن است، یا اینکه پیس از هر تصمیمی، باید شرایط و انسانی را که پشت آن درخواست قرار دارد ببینیم.

بخشی دیگر از این شماره به خود مددکاری اجتماعی اختصاص دارد؛ از چالش‌هایی که مسیر رشد و دیده شدن آن را دشوار کرده‌اند تا مسئله هویت حرفه‌ای و جایگاه آن در جامعه. در کنار آن، به نقش زبان در این حرفه نیز پرداخته‌ایم؛ اینکه چگونه واژه‌هایی که برای توصیف انسان‌ها به کار می‌بریم، می‌توانند بخشی از کرامت آنان را حفظ کنند یا نادیده بگیرند.

در کنار این مطالب، کتاب و داستان نیز فرصتی برای تأمل درباره انسان و مسائلش فراهم کرده‌اند؛ چرا که مددکاری اجتماعی تنها دانش و نظریه نیست و گاهی یک روایت می‌تواند نگاه ما را به جهان و انسان‌ها تغییر دهد.

این شماره را با همین نگاه آماده کرده‌ایم؛ نه با ادعای داشتن پاسخ‌های قطعی، بلکه با امید به طرح چند سؤال تازه. امیدواریم «حلمی» برای خواننده تنها مجموعه‌ای از مطالب نباشد، بلکه فرصتی باشد برای مکث، گفت‌وگو و دوباره دیدن انسان‌هایی که گاهی در میان آمارها و کلیشه‌ها فراموش می‌شوند.

میدانینائی مدیرمسئول و سردبیر نشریه حامی



فهرست

- ۴ پیامد های ناشی از دو جنگ اخیر در جامعه ایران
- ۷ چالش های ساختاری رشته مددکاری اجتماعی در ایران
- ۱۰ هویت حرفه ای مددکاری اجتماعی در برابر مددکاری
- ۱۳ ادبیات محترمانه مددکاری اجتماعی
- ۱۶ فقر خاموش طبقه متوسط
- ۱۹ تکدی گری؛ کمک کنیم، رد شویم یا جور دیگری نگاه کنیم؟
- ۲۱ گفتگو با آيسان اکبري درباره زندگي افراد ترنس
- ۲۵ تأملی بر کتاب مامان و معنای زندگی از منظر مددکاری اجتماعی
- ۲۷ وقتی زندگی از دل فقدان ادامه پیدا می کند؛ داستان توران میرهادی
- ۳۰ داستانی کوتاه؛ شکست



پیامدهای ناشی از دو جنگ اخیر در جامعه ایران

کوثر هاشمیان

وقتی از جنگ صحبت می‌کنیم، معمولاً اولین تصویر، صدای انفجار، ساختمان‌های آسیب‌دیده و آمار کشته‌ها و مجروحان است؛ اما جنگ خیلی فراتر از میدان درگیری ادامه پیدا می‌کند. گاهی حتی زمانی که صدای جنگ خاموش شده، پیامدهای آن در زندگی مردم باقی می‌ماند؛ در اضطراب یک کودک، در خانواده‌ای که خانه‌اش را باخته، در فردی که شغل و درآمدش را از دست داده و در جامعه‌ای که احساس امنیت و ثبات گذشته را تجربه نمی‌کند.

از نگاه مددکاری اجتماعی، جنگ را نمی‌توان صرفاً یک بحران نظامی دانست؛ جنگ یک بحران اجتماعی چندلایه است که می‌تواند سلامت روان، خانواده، مسکن، اشتغال، آموزش و... را هم‌زمان تحت تأثیر قرار دهد. تجربه درگیری‌های ایران با کشور آمریکا و اسرائیل در جنگ دوازده روزه و جنگ رمضان نیز زمینه‌ای برای بررسی این پیامدها فراهم کرده است.

وقتی خانه فقط یک ساختمان نیست

یکی از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش‌های اخیر درباره جنگ در ایران، اهمیت از دست دادن خانه در شکل‌گیری آسیب روانی است. در مطالعه‌ای که در سال ۲۰۲۶ درباره تجربه روان‌شناسان ایرانی پس از تخریب منازل در جنگ ژوئن ۲۰۲۵ منتشر شد، روان‌شناسان گزارش کردند که تخریب خانه برای بسیاری از افراد فقط از دست دادن یک ساختمان نبود؛ بلکه به معنای از دست دادن امنیت، خاطرات، هویت و تصویری بود که فرد از آینده خود داشت.

زخمی که روی روان باقی می‌ماند...

تجربه جنگ فقط به لحظه حمله یا انفجار محدود نمی‌شود. نگرانی درباره امنیت خانواده، ترس از حمله مجدد، از دست دادن عزیزان و بلا تکلیفی درباره آینده می‌تواند فشار روانی را برای مدت طولانی ادامه دهد. ترس، اضطراب، سوگ، افسردگی و اختلال استرس پس از سانحه از جمله پیامدهای شناخته‌شده این فشار روانی هستند.

پژوهش انجام‌شده در ایران نیز نشان داد که بلا تکلیفی می‌تواند خود به یک عامل استرس‌زای مزمن تبدیل شود؛

حتی زمانی که درگیری پایان یافته است. در واقع، ممکن است جنگ در تقویم تمام شده باشد، اما برای فردی که هنوز نمی‌داند کجا زندگی خواهد کرد، چگونه هزینه‌های زندگی را تأمین می‌کند یا آینده خانواده‌اش چه خواهد شد، بحران همچنان ادامه دارد.

خانواده؛ اولین پناه

خانواده در شرایط بحران معمولاً مهم‌ترین منبع حمایت عاطفی و اجتماعی است؛ اما جنگ می‌تواند همین منبع حمایت را تحت فشار قرار دهد. سوگ، جابه‌جایی، مشکلات اقتصادی و افزایش مسئولیت مراقبتی می‌توانند روابط خانوادگی را تحت تأثیر قرار دهند. در این میان، کودکان و نوجوانان اهمیت ویژه‌ای دارند. اختلال در مدرسه و زندگی روزمره، دور شدن از دوستان و محیط آشنا و قرار گرفتن در معرض ترس و ناامنی می‌تواند پیامدهای عاطفی و اجتماعی جنگ را برای آنان پررنگ‌تر کند. افراد سالمند، افراد دارای معلولیت، بیماران مزمن و خانواده‌های کم‌درآمد نیز به دلیل وابستگی بیشتر به منابع حمایتی، ممکن است با آسیب‌پذیری بیشتری روبه‌رو شوند.

ارتباط جنگ با معیشت

جنگ فقط سلامت روان را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد؛ معیشت نیز یکی از مهم‌ترین مسیرهای انتقال پیامدهای جنگ به زندگی روزمره است. تعطیلی یا اختلال در فعالیت کسب‌وکارها، از دست دادن درآمد، افزایش هزینه‌ها و ناامنی اقتصادی می‌تواند فشار مضاعفی بر خانواده وارد کند. از این منظر، آسیب‌ها به شکل جداگانه اتفاق نمی‌افتند؛ بلکه یکدیگر را تقویت می‌کنند. بدین صورت که آسیب‌های به‌وجود آمده همانند یک زنجیر به یکدیگر متصل بوده و از هم تأثیر می‌پذیرند.

مددکار اجتماعی کجای ماجراست؟

در چنین شرایطی، مددکار اجتماعی می‌تواند نقش یک حلقه اتصال را ایفا کند؛ حلقه‌ای میان فرد، خانواده، جامعه و سازمان‌های ارائه‌دهنده خدمات. مددکار اجتماعی با ارزیابی شرایط فرد و خانواده، شناسایی نیازهای فوری، حمایت روانی - اجتماعی، پیوند دادن افراد با منابع حمایتی، تسهیل دسترسی به خدمات درمانی و اجتماعی، حمایت از گروه‌های در معرض آسیب و پیگیری وضعیت افراد پس از بحران می‌تواند به کاهش پیامدهای اجتماعی جنگ کمک کند. پژوهش جدید درباره تجربه روان‌شناسان ایرانی نشان می‌دهد که حمایت روانی زمانی اثربخش‌تر است که در کنار حمایت‌های اجتماعی، مادی و نهادی قرار گیرد و میان بخش‌های مختلف، از سلامت تا مسکن و رفاه اجتماعی، هماهنگی وجود داشته باشد. از این منظر، نقش مددکار تنها «کمک کردن» نیست؛ بلکه شناختن ریشه‌های اجتماعی رنج، پیدا کردن منابع موجود و متصل کردن فرد به آن منابع است.

جنگ تمام می‌شود؛ اما بازسازی تازه شروع می‌شود

شاید مهم‌ترین نکته این باشد که پایان درگیری به معنای پایان پیامدهای آن نیست. بازسازی پس از جنگ فقط

ساختن دوباره ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها نیست. جامعه باید دوباره احساس امنیت کند، خانواده‌ها به ثبات برسند، کودکان به زندگی عادی و آموزش بازگردند، افراد آسیب‌دیده حمایت شوند و شبکه‌های اجتماعی دوباره جان بگیرند.

آسیب جنگ گاهی در جایی دیده می‌شود که هیچ خرابه‌ای وجود ندارد؛ در ذهن فرد، در روابط یک خانواده، در سفره یک خانوار. بازسازی واقعی زمانی اتفاق می‌افتد که در کنار ترمیم خانه‌ها، فرصتی برای ترمیم امنیت، سلامت روان، معیشت، روابط خانوادگی و سرمایه اجتماعی نیز فراهم شود.

منابع

۱. ظرافشان، هادی؛ اصفهانپوری، مهسا؛ رئیسی، علیرضا و همکاران. (۲۰۲۶). «تجربه روان‌شناسان ایرانی از مراقبت سلامت روان پس از تخریب مسکن در جریان درگیری ایران و اسرائیل در ژوئن ۲۰۲۵: تحلیل موضوعی کیفی» ۳۳، ۳۴
۲. فریل، استفانی و همکاران. (۲۰۲۶). «مداخلات سلامت روان و حمایت روانی - اجتماعی برای جمعیت‌های تحت تأثیر درگیری‌های مسلحانه مداوم: یک مرور دامنه‌ای». (۵) ۱۱



چالش‌های ساختاری رشته مددکاری اجتماعی در ایران

فاطمه شیخ

پشت هر جامعه سالم، انسان‌هایی هستند که بی‌صدا برای توانمندسازی افراد و امیدآفرینی در جامعه تلاش می‌کنند؛ انسان‌هایی که در سکوت بخشی از رنج‌های دیگران را بر دوش می‌کشند و با امید، همدلی و تخصص، مسیر بازگشت به زندگی را هموار میکنند. مددکاران اجتماعی، تجلی همین مسئولیت انسانی در قالب یک حرفه تخصصی هستند. این رشته با هدف ارتقای رفاه اجتماعی، توانمندسازی افراد و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر نقش مهمی در بهبود کیفیت زندگی و کاهش آسیب‌های اجتماعی دارد. با وجود این اهمیت، مددکاری اجتماعی در ایران همچنان با چالش‌های ساختاری متعددی روبه‌رو است که بر جایگاه حرفه‌ای و کیفیت خدمات آن تاثیر می‌گذارد. در این نشریه، برخی از مهم‌ترین این چالش‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نخستین چالش: حرفه‌ای که هنوز خانه‌ای برای خود ندارد

مددکاری اجتماعی سال‌هاست در کنار افراد، خانواده‌ها و جوامع برای کاهش آسیب‌های اجتماعی و توانمندسازی آنان تلاش می‌کند، اما خود این حرفه هنوز از داشتن یک ساختار حرفه‌ای منسجم و مستقل بی‌بهره است. نبود نظام صنفی و حرفه‌ای مشابه سازمان نظام پزشکی یا روان‌شناسی، باعث شده است که مددکاران اجتماعی از مرجعی واحد برای صدور پروانه فعالیت، نظارت بر عملکرد حرفه‌ای و تعیین استانداردهای تخصصی برخوردار نباشند.

پیامدهای این خلا تنها متوجه مددکاران اجتماعی نیست؛ بلکه بر کیفیت خدمات ارائه شده به جامعه نیز اثرگذار است. در بسیاری از فرآیندهای استخدام، افراد فارغ‌التحصیل رشته‌های دیگر نیز می‌توانند در جایگاه مددکار اجتماعی فعالیت کنند، درحالی که عکس این موضوع کم‌تر دیده می‌شود. همچنین، نبود استانداردهای واحد موجب شده است هر سازمان معیارهای متفاوتی برای ارزیابی کیفیت خدمات و احراز صلاحیت حرفه‌ای داشته باشد و مرجع مشخصی برای تشخیص صلاحیت حرفه‌ای وجود نداشته باشد.

در بسیاری از کشورهای جهان، فعالیت مددکاران اجتماعی تنها با دریافت پروانه حرفه‌ای و عضویت در نهادهای تخصصی امکان‌پذیر است؛ ساختاری که علاوه بر حفظ کیفیت خدمات، جایگاه حرفه‌ای مددکاران اجتماعی را نیز تقویت می‌کند. برای

برای مثال، در انگلستان، مددکاری اجتماعی یک حرفه قانون‌گذاری شده است و افراد برای فعالیت به عنوان مددکار اجتماعی باید در سازمان «Social Work England» ثبت‌نام کنند و استانداردهای حرفه‌ای تعیین شده را رعایت نمایند.

مددکاران اجتماعی سال‌هاست پناه و تکیه‌گاه انسان‌هایی هستند که در دشوارترین روزهای زندگی به امید نیاز دارند؛ اما پرسش اینجاست که چه کسی از خود این حرفه حمایت می‌کند؟ شاید زمان آن رسیده باشد که پیش از انتظار برای درمان زخم‌های جامعه، جایگاه حرفه‌ای کسانی را که هر روز برای التیام این زخم‌ها تلاش می‌کنند، استوارتر از گذشته بسازیم.

دومین چالش: حرفه‌ای که در سایه دیده نشدن مانده است

گاهی بزرگ‌ترین چالش یک حرفه، نه کمبود تخصص، بلکه دیده نشدن آن است. با وجود نقش مهم مددکاران اجتماعی در کاهش آسیب، آگاهی عمومی درباره این حرفه همچنان محدود است. در چنین شرایطی، ممکن است فرد یا خانواده‌ای که نیازمند مداخله مددکاری اجتماعی است، به دلیل ناآشنایی با نقش مددکار اجتماعی، به جای دریافت خدمات تخصصی مددکاری اجتماعی، به حرفه یا نهاد دیگری مراجعه کند. این مسئله می‌تواند موجب تأخیر در دریافت خدمات مناسب و در نهایت کاهش اثربخشی حمایت‌های اجتماعی شود.

نبود جایگاه پررنگ این حرفه در تقویم‌های رسمی و معرفی ناکافی آن در رسانه‌ها و فضای عمومی، بر اعتبار و فرصت‌های شغلی مددکاران اجتماعی نیز تأثیر گذاشته است؛ زیرا این مسئله می‌تواند با کاهش اعتماد عمومی، محدود شدن فرصت‌های شغلی و کاهش ارجاع افراد به مددکاران اجتماعی، جایگاه حرفه‌ای آنان را تحت‌تأثیر قرار دهد. همچنین این وضعیت، انگیزه بسیاری از دانش‌آموزان مستعد را برای انتخاب این رشته کاهش می‌دهد زیرا آینده آن را مبهم می‌بینند.

حرفه‌ای که دیده نشود، کمتر شناخته می‌شود؛ و حرفه‌ای که شناخته نشود، کمتر مورد اعتماد قرار می‌گیرد. شاید نخستین گام برای تقویت مددکاری اجتماعی، نه ایجاد یک نقش تازه، بلکه شناساندن همان نقشی باشد که سال‌هاست بی‌صدا و صادقانه در کنار جامعه ایفا کرده است.

سومین چالش: میان رسالت و معیشت؛ رسالتی بی‌پشتوانه

مددکاران اجتماعی هر روز با بحران‌هایی روبه‌رو هستند که گاه سرنوشت افراد و خانواده‌های در معرض آسیب را رقم می‌زند. آنان شنونده دردهایی هستند که کمتر کسی تاب شنیدنش را دارد و در سخت‌ترین لحظات، امید را به زندگی افراد باز می‌گردانند. اما با وجود این مسئولیت سنگین و حساس، حقوق و مزایای آنان اغلب متناسب با حجم مسئولیت، فشار روانی و تخصص این حرفه نیست.

این نابرابری، تنها یک مسئله مالی نیست؛ بلکه به تدریج انگیزه، امید و کیفیت خدمات را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. وقتی یک حرفه از حمایت کافی برخوردار نباشد، فرسودگی شغلی افزایش می‌یابد، نیروهای باتجربه از آن فاصله



می گیرند و برخی نیز ناخواسته، به جای تمرکز بر مداخله های تخصصی، تنها به انجام حداقل وظایف اداری و گذراندن ساعات کاری بسنده می کنند. در چنین شرایطی، نه تنها مددکار اجتماعی، بلکه جامعه نیز بخشی از ظرفیت ارزشمند این حرفه را از دست می دهد.

وقتی دستانی که هر روز برای بلند کردن دیگران دراز می شوند، خود بی رمق شوند، جامعه فقط یک مددکار اجتماعی را از دست نمی دهد؛ بخشی از امید خود را از دست می دهد.

جمع بندی

چالش های مددکاری اجتماعی، حلقه هایی جدا از هم نیستند؛ بلکه زنجیره ای به هم پیوسته اند. نبود نظام حرفه ای منسجم، به دیده نشدن این حرفه دامن می زند و دیده نشدن، جایگاه تخصصی، ارزش گذاری و حمایت از مددکاران اجتماعی را بیش از پیش تضعیف می کند. مددکاری اجتماعی سال هاست بی ادعا برای التیام زخم های جامعه مرحم شده است؛ اما اکنون زمان آن رسیده است که خود این حرفه نیز دیده شود. شاید نخستین گام برای شکستن این چرخه، به رسمیت شناختن جایگاه مددکاری اجتماعی و ایجاد یک نظام صنفی مستقل و توانمند باشد؛ چراکه جامعه ای که از مددکاران اجتماعی حمایت نکند، بخشی از توان خود را برای حمایت از آسیب پذیرترین افرادش از دست خواهد داد.

هویت حرفه‌ای مددکاری اجتماعی در برابر مددکاری

ارسلان جهان‌دیده

مددکاری اجتماعی، بیش از آن که صرفاً یک عنوان شغلی باشد، یک تعهد حرفه‌ای به عدالت اجتماعی است؛ تعهدی که بر حمایت از افرادی استوار است که در شرایط دشوار زندگی، دسترسی کمتری به منابع و فرصت‌ها دارند. در این حرفه، مددکار اجتماعی با بهره‌گیری از دانش تخصصی و رویکردهای علمی، تلاش می‌کند توان فرد را برای ایفای نقش‌های اجتماعی خود تقویت کند و مسیر دستیابی به استقلال را هموار سازد. با وجود این جایگاه علمی، استفاده نادرست از واژه‌ها می‌تواند به تضعیف هویت حرفه‌ای این رشته منجر شود. به کار بردن عنوان «مددکار» به جای مددکار اجتماعی، موجب تقلیل یک حرفه تخصصی به سطح یاری‌رسانی غیرتخصصی می‌شود و نقش علمی و تحلیلی مددکار اجتماعی را نادیده می‌گیرد.

این مسئله زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که خود مددکاران اجتماعی یا سازمان‌های ارائه‌دهنده خدمات، در مکاتبات و معرفی‌ها از عنوان ناقص استفاده کنند؛ امری که می‌تواند برداشت عمومی از این حرفه را مخدوش سازد و کارکردهای تخصصی آن را تحت تأثیر قرار دهد.

متن حاضر حاصل گردآوری دیدگاه‌ها، پژوهش‌ها و تجربه‌های میدانی اساتید و متخصصان حوزه مددکاری اجتماعی است؛ مجموعه‌ای که یک دانشجو آن‌ها را کنار هم قرار داده تا تصویری روشن‌تر از هویت این حرفه ارائه دهد. تلاش شده است مفاهیم تخصصی این حوزه با زبانی ساده، قابل فهم و در دسترس برای همه علاقه‌مندان بیان شود تا پیوند میان دانش دانشگاهی و فهم عمومی تقویت گردد.

از Social Work تا مددکاری اجتماعی

کاربرد واژه Social Work در تاریخ جهان، پیش از آن که به عنوان یک رشته دانشگاهی تثبیت شود، در فعالیت‌های کلیسایی، خیریه‌ای و سکونت‌گاهی به صورت توصیفی به کار می‌رفت. اما نخستین استفاده رسمی و حرفه‌ای از این اصطلاح، در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و با شکل‌گیری «انجمن سامان‌دهی امور خیریه»^۱ (COS) در انگلستان معنا پیدا کرد. اعضای این انجمن، حدود سال ۱۸۶۹، برای نخستین بار خود را social workers نامیدند و فعالیتشان را social work معرفی کردند؛ فعالیتی که فراتر از کمک‌رسانی بود و شامل بررسی خانواده‌ها، تحلیل شرایط اجتماعی و مداخله هدفمند می‌شد. از همین نقطه، مددکاری اجتماعی از سطح یاری‌رسانی خیریه‌ای به سطح یک حرفه سازمان‌یافته ارتقا یافت. این تحول در دهه‌های بعد در

در آمریکا، اروپا و سایر کشورها ادامه یافت و به تدریج مددکاری اجتماعی به یک رشته دانشگاهی مبتنی بر نظریه‌های عدالت اجتماعی، توانمندسازی، رویکرد سیستم‌ها و حقوق اجتماعی تبدیل شد. (Zappi)

در ایران، ورود این مفهوم با نام ستاره فرمانفرمایان پیوند خورده است؛ فردی که نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری هویت حرفه‌ای مددکاری اجتماعی در ایران داشت. پیش از او، فعالیت‌های یاری‌رسانی در ایران با واژه‌هایی چون خیرات، اعانه، خدمات اجتماعی یا مدرسانی شناخته می‌شد؛ واژه‌هایی که بیشتر از یک حرفه تخصصی، بیانگر عمل خیرخواهانه بودند. فرمانفرمایان پس از تحصیل تخصصی در آمریکا و تجربه کار در سازمان‌های بین‌المللی، در سال ۱۳۳۷ نخستین مرکز رسمی آموزش این حرفه را تأسیس کرد و آن را با عنوان مددکاری اجتماعی وارد ساختار آموزشی و اداری کشور نمود. (فرمانفرمایان، ۱۴۰۴)

این ورود، صرفاً یک ترجمه واژه نبود؛ بلکه فرایند هویت‌سازی حرفه‌ای بود. او با تعریف نقش‌ها، تدوین برنامه آموزشی و ایجاد ساختار سازمانی، کمک کرد تا مددکاری اجتماعی از فعالیت‌های خیریه‌محور فاصله بگیرد و به یک رشته دانشگاهی با هویت مشخص تبدیل شود. به همین ترتیب که در جهان، Social Work از دل فعالیت‌های خیریه‌ای بیرون آمد و به حرفه‌ای عدالت‌محور تبدیل شد.

تفاوت مفهومی مددکاری و مددکاری اجتماعی

واژه «مددکاری» در ریشه زبانی خود به معنای «یاری‌رسانی» است و در فرهنگ عمومی نیز همین معنا را حمل می‌کند؛ مفهومی که به هر نوع کمک‌کردن و همراهی انسانی اطلاق می‌شود. با این حال، این واژه در کنار عنوان مددکاری اجتماعی دو حوزه کاملاً متفاوت را نشان می‌دهد؛ یکی کنش عمومی یاری‌رسانی و دیگری حرفه‌ای تخصصی با پشتوانه علمی است. مددکاری در معنای عام، رفتاری انسانی و داوطلبانه است و هر فردی می‌تواند بدون آموزش یا شناخت نظریه‌های تخصصی، نقش یک مددکار را ایفا کند. این نوع کمک‌رسانی معمولاً کوتاه‌مدت است و بر پاسخ‌دادن به نیازهای فوری تمرکز دارد. چنین کمک‌هایی با وجود نیت خیر، ممکن است فرد را در چرخه دریافت کمک نگه دارد و به جای تقویت استقلال، وابستگی ایجاد کند؛ زیرا فاقد تشخیص دقیق، برنامه‌ریزی و ارزیابی پیامدهاست.

در مقابل، مددکاری اجتماعی یک حرفه علمی و دانشگاهی است. مددکار اجتماعی با تکیه بر دانش روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، نظریه‌های سیستم‌ها و اصول عدالت اجتماعی، مسئله فرد را نه یک مشکل شخصی، بلکه نتیجه درهم‌تنیدگی عوامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌بیند. در این رویکرد، هدف صرفاً ارائه حمایت نیست؛ بلکه بازتوانی فرد برای بازیابی نقش‌های اجتماعی و تقویت توان تصمیم‌گیری مستقل اوست.

مددکار اجتماعی به جای تصمیم‌گیری به جای فرد، او را در مسیر مدیریت زندگی با اتکا به توانایی‌های خود همراهی می‌کند. این حرفه بر تحلیل، تشخیص، برنامه‌ریزی و مداخله علمی استوار است و از مددکاری عام فاصله مفهومی و عملی قابل توجهی دارد. به همین دلیل، تمایز میان مددکاری و مددکاری اجتماعی تنها تفاوت در واژه نیست؛ بلکه تفاوت در ماهیت، کارکرد و سطح تخصص است.

تأثیرات سیاست‌های اجتماعی در ایران

برخی از سیاست‌های اجتماعی در ایران، سال‌هاست برمدار خیریه محوری و صدقه محوری می‌چرخند؛ رویکردی که به جای

شناخت ریشه‌های اجتماعی مشکلات، بیشتر بر رفع نیاز فوری تمرکز دارد. در چنین ساختاری، فرد نه به‌عنوان یک کنشگر اجتماعی با ظرفیت‌های رشد، بلکه به‌عنوان دریافت‌کننده کمک دیده می‌شود.

در بسیاری از برنامه‌های رفاهی، کمتر به این پرسش پرداخته می‌شود که فرد در چه بستر اجتماعی زندگی می‌کند، چه نیروهایی او را به وضعیت کنونی رسانده‌اند و چگونه می‌توان شرایط پیرامونی او را تغییر داد. سیاست‌گذاری، در عوض توجه به عوامل ساختاری مانند نابرابری فرصت‌ها، فقر چند بعدی یا نبود حمایت‌های پایدار، اغلب به ارائه کمک‌های کوتاه‌مدت بسنده می‌کند و این روند، مسئله اجتماعی را به مسئله مالی تبدیل می‌کند.

در اغلب سازمان‌ها، خدماتی که مددکاران اجتماعی ارائه می‌کنند، به‌جای آن‌که بر ارزیابی جامع، مداخله حرفه‌ای و توانمندسازی استوار باشد، به اقداماتی مانند تخفیف دادن، معرفی برای کمک مالی یا ارائه بسته‌های حمایتی محدود می‌شود. این شیوه عمل، نقش مددکار اجتماعی را از جایگاه یک متخصص تحلیل و مداخله اجتماعی دور می‌کند و او را در چارچوب کمک‌رسانی مالی قرار می‌دهد.

چنین رویکردی پیامدهای عمیقی دارد. هویت حرفه‌ای مددکار اجتماعی رنگ می‌بازد، نقش علمی او در فهم و تغییر شرایط اجتماعی نادیده گرفته می‌شود و مددکاری اجتماعی از یک رشته عدالت‌محور به فعالیتی حمایتی و غیرتخصصی تبدیل می‌شود. در نتیجه، واژه مددکاری اجتماعی، در عمل به مددکاری فرو می‌افتد و بخش «اجتماعی» این حرفه، که ستون اصلی آن است، از نگاه سیاست‌گذاران و مدیران کنار گذاشته می‌شود.

نتیجه‌گیری

در رویکرد سنتی مددکاری، محور اصلی بر انجام کمک و پاسخ‌دادن به نیازهای فوری است؛ رویکردی که معمولاً بدون سنجش اثربخشی، کارایی یا پیامدهای بلند مدت انجام می‌شود و ممکن است وابستگی فرد را تقویت کند. این نوع کمک‌رسانی کوتاه مدت و واکنشی است و بر رفع مشکل لحظه‌ای تمرکز دارد. در مقابل، مددکاری اجتماعی بر تحلیل، تشخیص و مداخله علمی استوار است و نتیجه مداخله بخش اصلی ارزش حرفه‌ای آن محسوب می‌شود. هدف در این رویکرد، بازتوانی فرد، بازیابی نقش‌های اجتماعی و تقویت توان تصمیم‌گیری مستقل است. تقلیل عنوان «مددکاری اجتماعی» به «مددکاری»، این تفاوت بنیادین را پنهان می‌کند و هویت علمی رشته را تضعیف می‌سازد. حذف عنوان تخصصی، نقش مددکار اجتماعی را در ساختارهای اداری و اجتماعی محدود می‌کند و کیفیت خدمات تخصصی را کاهش می‌دهد؛ امری که در سطح کلان می‌تواند جامعه برای مواجهه با مسائل پیچیده را کاهش دهد. بنابراین، حفظ عنوان کامل «مددکاری اجتماعی» بخشی از حفاظت از هویت حرفه‌ای و کارکرد تخصصی این رشته است و تضمین می‌کند که نقش مددکار اجتماعی در توانمندسازی افراد و ارتقای سلامت اجتماعی به‌درستی شناخته و اجرا شود.

منابع

Zappi, L. (n.d.). Social work in Europe. Retrieved from ehne.fr:
<https://ehne.fr/en/encyclopedia/themes/political-europe/control-and-discipline/social-work-in-europe>

فرمانفرمائی، س. (۱۴۰۴). دختری از ایران. (ا. طاهری ریزی، تدوین) تهران: طاهریان.

ادبیات محترمانه مددکاری اجتماعی

زهرا محمدی کیا

در مددکاری اجتماعی، کلمات فقط وسیله‌ای برای انتقال پیام نیستند؛ بلکه می‌توانند بر نگرش ما نسبت به افراد و حتی احساس فرد نسبت به هویت و ارزشمندی خود تأثیر بگذارند. به همین دلیل، مددکاران اجتماعی نسبت به استفاده از برخی واژه‌ها حساس هستند و تلاش می‌کنند از ادبیاتی استفاده کنند که کرامت، هویت و حقوق افراد را حفظ کند.

هر واژه‌ای که برای توصیف یک انسان به کار می‌بریم، می‌تواند تصویری از او در ذهن دیگران ایجاد کند؛ تصویری که گاهی با واقعیت زندگی و هویت او فاصله دارد. یک کلمه می‌تواند فرد را به مشکلش محدود کند، برچسبی بر او بزند و زمینه‌ساز انگ و طرد اجتماعی شود؛ اما در مقابل، یک انتخاب درست می‌تواند به فرد یادآوری کند که او فراتر از شرایط و مشکلاتی است که تجربه می‌کند.

در حرفه مددکاری اجتماعی، زبان بخشی از رابطه حرفه‌ای است و انتخاب واژه‌ها باید آگاهانه، مسئولانه و همراه با احترام باشد. استفاده از ادبیات غیرتحقیرآمیز و مبتنی بر حقوق انسان، به ایجاد فضایی امن برای گفت‌وگو و اعتماد کمک می‌کند و به مددجو فرصت می‌دهد تا خود را نه از دریچه محدودیت‌ها، بلکه با توجه به توانمندی‌ها و ظرفیت‌هایش ببیند.

جلوگیری از برچسب زنی به افراد

یکی از اصول مهم در زمینه ادبیات محترمانه در مددکاری اجتماعی، تأکید بر «فرد بودن» انسان، پیش از هر ویژگی، مشکل یا شرایطی است که دارد. استفاده مداوم از واژه‌هایی که فرد را با مشکل یا شرایط خاصی تعریف می‌کنند، ممکن است به مرور باعث شود آن ویژگی، تمام هویت فرد را در ذهن ما تحت‌الشعاع قرار دهد.

برای مثال، به جای استفاده از واژه «معتاد» بهتر است از عبارت «فرد دارای اختلال مصرف مواد» یا «فرد مصرف‌کننده مواد» استفاده کنیم. این شیوه بیان به ما یادآوری می‌کند که با یک انسان روبه‌رو هستیم که یکی از شرایط یا ویژگی‌های زندگی او مصرف مواد است؛ نه اینکه اعتیاد تمام هویت و شخصیت او را تشکیل دهد. همچنین به جای «معلول» می‌توان از عبارت «فرد دارای معلولیت» استفاده کرد تا فرد پیش از معلولیت دیده شود.

حفظ کرامت انسانی

کرامت انسانی یکی از پایه‌های مهم اخلاق حرفه‌ای در مددکاری اجتماعی است. هر فرد، صرف‌نظر از شرایط زندگی، بیماری،

معلولیت، فقر، مصرف مواد یا سایر مشکلاتی که با آن روبه‌رو است، دارای ارزش ذاتی، هویت مستقل و حقوق انسانی است. بنابراین، هیچ مشکل یا شرایطی نباید باعث شود ارزش و شخصیت یک انسان نادیده گرفته شود.

انتخاب واژه‌های محترمانه یکی از راه‌های عملی نشان دادن همین احترام است. نحوه خطاب کردن و صحبت درباره افراد می‌تواند احساس ارزشمندی، امنیت و اعتماد را در آنان تقویت کند. در مقابل، استفاده از واژه‌های تحقیرآمیز یا برچسب‌زننده ممکن است باعث احساس شرم، طردشدگی و کاهش اعتماد به نفس فرد شود و حتی او را از دریافت خدمات اجتماعی دور کند.

مددکار اجتماعی باید تلاش کند در گفت‌وگوها، گزارش‌ها و تعاملات حرفه‌ای، فرد را پیش از مشکل او ببیند و از زبانی استفاده کند که بر انسان بودن و حقوق او تأکید داشته باشد. در واقع، حفظ کرامت انسانی تنها یک اصل اخلاقی نیست، بلکه بخش مهمی از ایجاد یک رابطه حرفه‌ای، محترمانه و مبتنی بر اعتماد میان مددکار و مددجو است.

کاهش انگ و بار منفی کلمات

برخی واژه‌ها در جامعه دارای بار منفی، تحقیرآمیز یا همراه با پیش‌داوری هستند و می‌توانند نگرش نادرستی نسبت به افراد ایجاد کنند. استفاده از زبان محترمانه و حرفه‌ای می‌تواند به کاهش انگ اجتماعی، تبعیض و طردشدگی کمک کند. برای مثال، واژه‌هایی مانند «عقب‌مانده» یا «دیوانه»، علاوه بر اینکه دقیق و حرفه‌ای نیستند، ممکن است باعث تحقیر، کاهش عزت‌نفس و فاصله گرفتن فرد و خانواده او از جامعه شوند. در زبان حرفه‌ای بهتر است از اصطلاحات علمی و محترمانه‌ای مانند «فرد دارای کم‌توانی ذهنی» یا «فرد دارای اختلال روانی» استفاده کنیم. این نوع بیان کمک می‌کند به جای تمرکز بر یک برچسب، انسان و شرایط واقعی او را ببینیم و نگاه جامعه را از قضاوت و پیش‌داوری به سمت احترام، پذیرش و حمایت تغییر دهیم.

تمرکز بر توانمندی‌ها، نه فقط نقص‌ها

مددکاری اجتماعی تنها به مشکلات و محدودیت‌های فرد نگاه نمی‌کند؛ بلکه توانایی‌ها، منابع، ظرفیت‌ها، تجربیات و نقاط قوت او را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. به همین دلیل، زبان مورد استفاده در مددکاری اجتماعی باید نشان‌دهنده همین نگاه مثبت و توانمندساز باشد. تمرکز بیش از حد بر نقص‌ها و نقاط ضعف ممکن است باعث شود فرد خودش را تنها از دریچه محدودیت‌هایش ببیند و توانایی‌هایش نادیده گرفته شود.

فرد نباید صرفاً با مشکل، بیماری، معلولیت یا شرایط اجتماعی خود تعریف شود؛ زیرا هر انسان دارای مجموعه‌ای از استعدادها و ظرفیت‌های منحصر به فرد است. مددکار اجتماعی با استفاده از ادبیات مناسب می‌تواند به فرد کمک کند تا توانمندی‌های خود را بشناسد و برای بهبود شرایط زندگی از آن‌ها استفاده کند.

بنابراین، به جای تمرکز صرف بر «آنچه فرد ندارد یا نمی‌تواند»، بهتر است بر «آنچه دارد و می‌تواند انجام دهد» تأکید شود. چنین رویکردی موجب افزایش اعتماد به نفس، مشارکت و احساس ارزشمندی مددجو می‌شود و یکی از پایه‌های مهم فرایند توانمندسازی در مددکاری اجتماعی است.

هدف از به‌کارگیری زبان محترمانه در مددکاری اجتماعی، ممنوع کردن واژه‌ها یا نادرست دانستن همه اصطلاحات رایج نیست. در برخی موقعیت‌ها، استفاده از یک اصطلاح علمی، تخصصی یا قانونی برای توصیف دقیق وضعیت



فرد ضروری است. آنچه اهمیت دارد، نحوه استفاده از زبان و نگرشی است که پشت واژه‌های ما قرار دارد. مددکار اجتماعی باید تلاش کند در ارتباطات حرفه‌ای خود، از زبانی دقیق، غیرتحقیرآمیز، عاری از قضاوت و مبتنی بر حقوق و کرامت انسانی استفاده کند و تا حد امکان به نحوه‌ای که خود فرد ترجیح می‌دهد معرفی شود، احترام بگذارد.

زبان حرفه‌ای، در حقیقت بخشی از هویت حرفه‌ای مددکار اجتماعی است. واژه‌هایی که انتخاب می‌کنیم می‌توانند فاصله میان فرد و جامعه را بیشتر کنند یا زمینه‌ای برای پذیرش، مشارکت، اعتماد و توانمندسازی فراهم آورند. بنابراین، توجه به ادبیات محترمانه تنها یک تغییر در شیوه بیان نیست؛ بلکه تغییر در نوع نگاه به انسان است. در نهایت، زبان حرفه‌ای مددکاری اجتماعی به ما یادآوری می‌کند که هیچ انسانی را نباید به یک برچسب، بیماری، معلولیت، رفتار یا مشکل تقلیل داد. ما پیش از هر چیز با انسانی روبه‌رو هستیم؛ انسانی دارای کرامت، حقوق، تجربه، توانمندی و حق انتخاب که ممکن است در بخشی از زندگی خود با مشکلات، محدودیت‌ها یا شرایط دشوار مواجه شده باشد.

اصطلاحات مناسب و حرفه‌ای:

معلول	فرد دارای معلولیت
کر	فرد ناشنوا
گوشاش سنگینه	فرد کم شنوا است
لال	فرد غیرگویا / فرد دارای اختلال گفتاری، متناسب با شرایط
کور	فرد نابینا / فرد دارای آسیب بینایی، متناسب با مورد
عقب مانده / معلول ذهنی	فرد کم‌توان ذهنی
دیوانه / روانی	فرد دارای اختلال روان / فرد دارای مشکل در سلامت روان
معتاد	فرد دارای اختلال مصرف مواد / فرد مصرف‌کننده مواد
معتاد سابق	فرد در حال بهبودی از اختلال مصرف مواد
زندانی	فرد در حال تحمل حبس / فرد محبوس، متناسب با موقعیت
مجرم	فرد مرتکب جرم / فرد دارای سابقه کیفری، متناسب با موقعیت حقوقی
قربانی	فرد آسیب‌دیده / بازمانده، در مواردی که از نظر حرفه‌ای مناسب‌تر باشد
آواره	فرد فاقد مسکن / فرد بدون مسکن پایدار، متناسب با شرایط
فقیر	فرد برخوردار از منابع اقتصادی محدود
گدا	فرد متکدی
بچه طلاق	کودک خانواده‌ای که والدینش از یکدیگر جدا شده‌اند
بچه نامشروع	کودک متولدشده خارج از ازدواج؛ و در بسیاری از موقعیت‌ها بهتر است اصلاً از چنین برچسبی استفاده نشود.
یتیم	کودک فاقد یکی یا هر دو والد یا در صورت انطباق، کودک بی‌سرپرست
بچه سرراهی	کودک رهاسده / کودک فاقد مراقبت والدینی
بچه بد	کودک دارای رفتار چالش‌برانگیز
خانواده مشکل‌دار	خانواده دارای چالش
زن بی‌سرپرست	زن سرپرست خانوار
پیر ناتوان	سالمند دارای نیازهای حمایتی یا مراقبتی

فقر خاموش طبقه متوسط

رومينا مقدمي

فقر همیشه از نقطه‌ای آغاز نمی‌شود که بتوان آن را با نداشتن نان یا سرپناه تعریف کرد. گاهی فقر از جایی شروع می‌شود که یک خانواده، با وجود داشتن شغل، تحصیلات، خانه و سال‌ها تلاش برای حفظ یک زندگی معمولی، دیگر نمی‌تواند همان سطح از زندگی را ادامه دهد. اینجاست که باید درباره پدیده‌ای جدی‌تر از «گرانی» صحبت کرد؛ پدیده‌ای که آرام‌آرام طبقه متوسط را فرسوده و بخشی از آن را به سمت فقر سوق می‌دهد.

این طبقه اقتصادی معمولاً با مفاهیمی مانند ثبات اقتصادی، امکان پس‌انداز، دسترسی مناسب به آموزش و درمان، داشتن مسکن و برخورداری از حدی از رفاه شناخته می‌شود. اما وقتی درآمد خانوار با سرعت افزایش هزینه‌ها پیش نمی‌رود، این ویژگی‌ها یکی یکی از بین می‌روند. خانواده‌ای که زمانی می‌توانست بخشی از درآمد خود را پس‌انداز کند، امروز ممکن است تمام درآمدش را صرف اجاره، خوراک، درمان، آموزش و هزینه‌های ضروری کند. در چنین شرایطی، مسئله فقط کاهش قدرت خرید نیست؛ بلکه کاهش امنیت اقتصادی و از دست رفتن امکان برنامه‌ریزی برای آینده است.

داده‌های اقتصادی نیز شدت این فشار را نشان می‌دهند. بانک جهانی، نرخ تورم مصرف‌کننده در ایران را در سال ۲۰۲۵ حدود ۴۲.۲ درصد گزارش کرده و رشد اقتصادی کشور را نیز منفی ارزیابی کرده است. در گزارش دیگری، این نهاد پیش‌بینی کرده است که در سال ۲۰۲۶ حدود ۳۸.۸ درصد از جمعیت ایران ممکن است در سطحی از فقر قرار گیرند که با خط فقر کشورهای با درآمد متوسط رو به بالا سنجیده می‌شود. این آمارها فقط اعداد اقتصادی نیستند؛ پشت هر درصد، خانواده‌هایی قرار دارند که مجبورند میان چند نیاز ضروری، یکی را انتخاب کنند. (World Bank, ۲۰۲۵a, ۲۰۲۵b)

مشکل از جایی جدی‌تر می‌شود که فقر را فقط با درآمد پایین بسنجیم. فقر می‌تواند به معنای ناتوانی در حفظ کیفیت زندگی، دسترسی نابرابر به فرصت‌ها، حذف تدریجی از فعالیت‌های اجتماعی و حتی از دست دادن چشم‌انداز آینده باشد. به همین دلیل، خانواده‌ای که هنوز «فقر» به معنای سنتی کلمه محسوب نمی‌شود، ممکن است در مسیر فقر قرار گرفته باشد. خانواده‌ای که برای پرداخت اجاره مجبور به حذف هزینه‌های درمانی می‌شود، والدینی که از هزینه آموزش فرزندشان می‌زنند، یا جوانی که به دلیل شرایط اقتصادی، تحصیل، ازدواج یا استقلال خود را به تعویق می‌اندازد، نمونه‌هایی از همین فرسایش تدریجی‌اند.

در چنین وضعیتی، طبقه متوسط دیگر صرفاً یک گروه اقتصادی نیست؛ به یک طبقه در معرض ناامنی تبدیل می‌شود. مسئله این است که بسیاری از خانواده‌های این طبقه، به دلیل سابقه زندگی مستقل و برخورداری نسبی از رفاه، ممکن است دیرتر از دیگران برای دریافت کمک اقدام کنند. پذیرش اینکه شرایط اقتصادی خانواده تغییر کرده و حالا به حمایت اجتماعی نیاز

دارد، می‌تواند با احساس شرم، شکست یا از دست دادن شأن اجتماعی همراه شود. بنابراین، ممکن است پیش از آنکه یک خانواده برای دریافت خدمات اجتماعی مراجعه کند، بخش قابل توجهی از منابع و سرمایه‌هایش را از دست داده باشد. اینجاست که نقش مددکار اجتماعی پررنگ می‌شود. مددکاری اجتماعی نمی‌تواند تورم را متوقف کند یا قدرت خرید از دست‌رفته یک خانواده را به آن بازگرداند؛ اما می‌تواند پیامدهای انسانی و اجتماعی این بحران را شناسایی و پیگیری کند. افزایش فشار اقتصادی می‌تواند مسائل دیگری مانند تعارضات خانوادگی، ترک تحصیل، اشتغال ناامن، کاهش دسترسی به خدمات درمانی، انزوای اجتماعی و آسیب‌پذیری بیشتر کودکان و سالمندان را به دنبال داشته باشد. بنابراین، مددکار اجتماعی با مسئله‌ای چندلایه مواجه است که ریشه آن صرفاً در رفتار یا تصمیم فردی نیست.

از این منظر، مددکاری اجتماعی فقر را نه صرفاً یک «مشکل شخصی»، بلکه یک «مسئله اجتماعی و اقتصادی» می‌داند. اگر خانواده‌ای نمی‌تواند هزینه‌های زندگی را تأمین کند، پاسخ نباید صرفاً این باشد که خانواده بهتر مدیریت مالی کند یا بیشتر تلاش کند. وقتی درآمدها از هزینه‌ها عقب می‌مانند و فرصت‌های اقتصادی به شکل نابرابر توزیع می‌شوند، نمی‌توان تمام مسئولیت را بر دوش فرد گذاشت. ادبیات مددکاری اجتماعی نیز بر همین نکته تأکید دارد که نابرابری اقتصادی و بحران‌های اقتصادی، مستقیماً با مأموریت مددکاری اجتماعی در زمینه عدالت اجتماعی ارتباط دارند. (Goldberg, ۲۰۱۲)

مددکار اجتماعی در چنین شرایطی باید علاوه بر مداخله فردی و خانوادگی، نگاه ساختاری داشته باشد؛ یعنی ببیند چه عواملی خانواده را به سمت فقر سوق داده‌اند، چه منابعی از دسترس آن خارج شده و چه سیاست‌ها یا ساختارهایی می‌توانند این وضعیت را تشدید یا تعدیل کنند. رویکردهای نوین به فقر نیز بر این تأکید دارند که فقر فقط شرایطی نیست که افراد در آن قرار گرفته‌اند، بلکه حاصل روابط و ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که می‌تواند فقر را تولید و بازتولید کنند. (feldman, ۲۰۱۹)

بنابراین، شاید لازم باشد در تعریف خود از «فقر» تجدیدنظر کنیم. فقر فقط سفره خالی نیست؛ گاهی سفره‌ای است که هر روز کوچک‌تر می‌شود. فقط نداشتن خانه نیست؛ گاهی خانه‌ای است که صاحبش هر ماه برای پرداخت اجاره، بخشی از نیازهای دیگر خانواده را حذف می‌کند. فقط بیکاری نیست؛ گاهی داشتن شغلی است که درآمدش دیگر کفاف یک زندگی معمولی را نمی‌دهد.

سوال اصلی اینجاست: اگر افراد هر روز برای حفظ حداقل‌های زندگی خود مجبور به حذف، عقب‌انداختن و صرف‌نظر کردن باشند، چه زمانی باید بپذیریم که دیگر با یک «فشار اقتصادی موقت» مواجه نیستیم و با یک فرایند اجتماعی فقرزایی روبه‌رو هستیم؟

مددکاری اجتماعی قرار نیست فقط در پایان این مسیر، کنار خانواده‌ای بایستد که تقریباً همه چیز خود را از دست داده است. یکی از وظایف مهم آن، دیدن نشانه‌های این سقوط پیش از رسیدن به نقطه بحرانی است. حمایت اجتماعی، سیاست‌های کاهش نابرابری، دسترسی عادلانه به خدمات، حمایت از اشتغال و ایجاد فرصت‌های واقعی برای حفظ کرامت و استقلال اقتصادی، بخشی از پاسخ به این مسئله‌اند. برنامه‌های توسعه و کاهش فقر نیز زمانی مؤثر خواهند بود که فقر را چندبعدی ببینند و صرفاً به کمک‌های مقطعی محدود نشوند. (UNDP Iran, n.d.)

شاید امروز مهم‌ترین پرسش این نباشد که «چه کسانی فقیرند؟»؛ بلکه این باشد که «چه کسانی در حال فقیر شدن‌اند؟»

زیرا فقر می‌تواند پیش از آنکه در آمارها دیده شود، در سفره‌ها، تصمیم‌های خانوادگی، حذف آرزوها و نگرانی‌های هرروزه مردم آغاز شده باشد. وقتی یک خانواده دیگر نمی‌تواند آینده‌اش را پیش‌بینی کند، مشکل فقط اقتصاد نیست؛ مسئله، امنیت اجتماعی، کرامت انسانی و امکان داشتن یک زندگی عادی است. و درست از همین نقطه است که فقر، از یک مسئله اقتصادی، به یک مسئله جدی برای مددکاری اجتماعی تبدیل می‌شود.

منابع

۱. Bank, W. (۲۰۲۶, August). Iran, Islamic Rep. Retrieved from World Bank Data: <https://data.worldbank.org/country/iran-islamic-rep>
۲. Feldman, G. (۲۰۱۹). Towards a Relational Approach to Poverty in Social Work: Research and Practice Considerations. *British Journal of Social Work*, ۱۴۷۱-۱۴۸۸.
۳. Goldberg, G. S. (۲۰۱۲). Economic Inequality and Economic Crisis: A Challenge for Social Workers. *Social Work*, ۲۱۱-۲۲۴.
۴. United Nations Development Programme Iran. (n.d.). Poverty – Inequality Retrieved from UNDP Iran: <https://www.undp.org/iran/poverty-inequality>



تکدی‌گری؛

کمک کنیم، رد شویم یا جور دیگری نگاه کنیم؟

نفیسه محمدزاده

«آقا... خانم... کمکی می‌کنید؟»

احتمالاً همه ما بارها این جمله را شنیده‌ایم؛ کنار خیابان، پشت چراغ قرمز یا در مسیر رفت‌وآمدمان. یک نفر دستش را جلو می‌آورد و ما برای چند لحظه نمی‌دانیم چه کار کنیم؛ پول بدهیم یا رد شویم؟ گاهی پولی می‌دهیم، با این فکر که شاید بتوانیم بخشی از مشکل یک نفر را حل کنیم. گاهی هم رد می‌شویم و با خودمان می‌گوییم: «شاید این کمک واقعاً چیزی را تغییر ندهد.» اما کدام کار درست‌تر است؟

پشت هر دستِ دراز شده، یک داستان وجود دارد. شاید فقر باشد، بیکاری، بی‌خانمانی، مشکلات خانوادگی، اعتیاد یا نداشتن حمایت کافی. البته همیشه هم ماجرا این‌طور نیست. در بعضی موارد، تکدی‌گری می‌تواند شکل سازمان‌یافته داشته باشد و حتی از کودکان یا افراد آسیب‌پذیر برای کسب درآمد استفاده شود. پس شاید بهتر باشد قبل از اینکه یک نفر را فقط «متکدی» ببینیم، کمی مکث کنیم و از خودمان بپرسیم: چه شد که / این آدم به / اینجا رسید؟

پازل گدایی: تکه‌های گم‌شده‌ای که یک نفر را به خیابان می‌کشاند

تکه اول: دوستان؛ آینه‌ای که رفتار را بازتاب می‌دهد

ادوین ساترلند، جامعه‌شناس مشهور، در نظریه «پیوند افتراقی» خود معتقد است که افراد به این علت کج‌رفتار می‌شوند که تعداد ارتباط‌های انحرافی‌شان بیش از ارتباط‌های غیرانحرافی‌شان است. (اسماعیلی ۱۳۹۱، ص ۲۸؛ شکوری و معتمدی، ص ۴۴)

به بیان ساده‌تر، اگر کسی بیشتر با گدایان و منحرفان معاشرت کند، خودش هم گدا یا منحرف خواهد شد.

تکه دوم: فقر؛ باعث از بین رفتن عزت نفس می‌شود

فقر و بیکاری، مشکلات خانوادگی، اعتیاد، بی‌خانمانی و طردشدن از جامعه، می‌توانند از عواملی باشند که فرد را به سمت تکدی‌گری سوق می‌دهند.

وقتی سفره خانه خالی است، شرم، رنگ می‌بازد و دست، دراز می‌شود.

تکه سوم: بیماری و معلولیت؛ جسمی که دیگر نمی‌تواند کار کند.

طبق مطالعات انجام شده در شهر مشهد، ۴۵ درصد متکدیان بیمار یا معلول بودند. (شکوری و معتمدی ۱۳۹۱ ص ۵۸)

«تکه‌های پازل؛ کنار هم که می‌نشینند، یک گدا می‌شوند»

هیچ کدام از این تکه‌ها به تنهایی یک نفر را گدا نمی‌کنند. این ترکیب تلخ است که کار را تمام می‌کند:

پشت هر دست دراز شده، یک داستان است. یک قصه تلخ از تکه‌هایی که جور نشدند. اگر جامعه بتواند این تکه‌ها را کنار هم بچیند، شاید دیگر دستی دراز نشود...

وقتی پول می‌دهیم....

برای خیلی از ما، پول دادن ساده‌ترین راه کمک کردن است؛ چند لحظه بیشتر طول نمی‌کشد و بعد هم با خودمان می‌گوییم: «حداقل کاری از دستم برآمد.»

گاهی همین پول واقعاً می‌تواند برای خرید غذا یا برطرف کردن یک نیاز ضروری به کار بیاید. اما از طرف دیگر، اگر این کمک‌ها همیشه به شکل پول مستقیم باشد، ممکن است فرد همچنان به همین شیوه برای تأمین نیازهایش وابسته بماند. پس شاید بد نباشد قبل از کمک کردن، کمی به نتیجه کمکمان هم فکر کنیم، نه فقط به نیت خوبمان.

اگر پول ندهیم، بی تفاوت شده‌ایم؟

گاهی از کنار فردی رد می‌شویم و بعد با خودمان فکر می‌کنیم: «نکند واقعاً نیاز داشته و من کمک نکرده‌ام؟» اما پول ندادن، لزوماً به معنی بی تفاوت بودن نیست.

کمک می‌تواند شکل‌های دیگری هم داشته باشد؛ مثلاً اگر امکانش باشد، تهیه غذا یا وسیله ضروری، معرفی فرد به مراکز حمایتی یا حمایت از مجموعه‌هایی که به شکل تخصصی در این زمینه فعالیت می‌کنند.

در مورد کودکان هم باید حساس‌تر باشیم؛ چون حضور یک کودک در خیابان می‌تواند نشانه وجود مشکلات و آسیب‌های جدی‌تری باشد و صرفاً با دادن پول نمی‌توان این مشکل را حل کرد.

شاید سؤال اصلی این نباشد که «پول بدهیم یا ندهیم؟»؛ بلکه این باشد که «چطور کمک کنیم؟»

کمکی که فقط یک نیاز لحظه‌ای را برطرف کند، همیشه کافی نیست. گاهی کمک درست می‌تواند فرد را به سمت حمایت و توانمند شدن هدایت کند.

اینجاست که نقش مددکار اجتماعی اهمیت پیدا می‌کند؛ اینکه فقط یک فرد را در حال درخواست پول نبینیم، بلکه شرایط زندگی و مشکلاتی را که پشت این رفتار قرار دارد هم ببینیم.

پس شاید دفعه بعد که دستی برای کمک به سمت ما دراز شد، قبل از اینکه پول بدهیم یا بی تفاوت رد شویم،

فقط چند ثانیه مکث کنیم و از خودمان پرسیم:

«چطور کمک کنم که کمکم، واقعاً کمک باشد؟»

منابع

اسماعیلی، علیرضا. (۱۳۹۱). بررسی نقش عوامل اجتماعی بر تكدی گری در شهر گنبدکاووس در سال ۱۳۹۰. جامعه‌شناسی مطالعات جوانان (SOCIOLOGICAL STUDIES OF YOUTH)، ۳(۸)، ۴۴-۲۳. SID. <https://sid.ir/paper/fa/152170>

شکوری، علی، و معتمدی، حمید. (۱۳۹۱). مطالعه علل اقتصادی-اجتماعی موثر بر پدیده تكدی گری؛ مطالعه موردی در شهر مشهد. مطالعات توسعه اجتماعی - فرهنگی، ۱(۳)، ۷۰-۳۹. SID. <https://sid.ir/paper/fa/246551>

گفتگو با آيسان اکبري درباره زندگي افراد ترنس

آرزو جواد زاده

کرامت انساني و پذيرش، از بنيادي ترين اصولي هستند که مددکاري اجتماعي بر آن ها استوار است؛ اصولي که پذيرش تفاوت ها، احترام و حمايت از انسان ها ورأي برچسب ها و دسته بندي ها را وظيفه اي حرفه اي و اخلاقي مي داند. قرآن کریم نیز در آياتي متعدد بر تنوع در آفرينش تأکيد کرده است؛ چنان که در آيه ۲۸ سوره فاطر و آيه ۱۳ سوره نحل به گوناگوني در ميان انسان ها و مخلوقات اشاره شده است. مفسران بزرگي همچون علامه طباطبائي (تفسير الميزان، ج ۲۰، ص ۴۸) مقصود از «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً» در آيه ۱۴ سوره نوح را ناظر بر مراحل و گونه هاي متفاوت آفرينش انسان دانسته اند.

افراد داراي هويت هاي جنسي غير مرد و غير زن که در ادبيات پزشکي و علوم اجتماعي ايران به افراد ترنس يا تراجنسيتي شناخته مي شوند جزو گروهي از خدمات گيرندگان مددکاري اجتماعي هستند که در بسياري از مواقع حقوق قانوني يا عرفي شان در معرض تهديد قرار دارد. اين در حالي است که از چندين دهه قبل يعني از دهه ۱۳۳۰ (فريده/فريد نجفي) موضوع تراجنسيتي ها در فضاي علمي و حتي رسانه اي ايران مطرح و پذيرفته شده بود و در ۱۳۶۴ فريدون/مريم ملک آرا اجازه رسمي و شرعي انتخاب جنسيت در بزرگسالي را با تأييد پزشکان گرفت. پس از آن، ساختارهاي حمايتي و قانوني متعددي براي افراد داراي اختلال هويت جنسيتي شکل گرفته است؛ از جمله: معافيت از خدمت سربازي، امکان تطبيق جنسيت با تأييد روان پزشک، حمايت هاي سازمان بهزيستي، و تشکيل انجمن هاي حمايت از اين افراد با مجوز قانوني. با اين حال، فاصله ميان قوانين موجود و تجربه واقعي زندگي اين افراد هنوز قابل توجه است؛ فاصله اي که آگاهي، پذيرش خانوادگي و حمايت اجتماعي مي تواند آن را کاهش دهد.

از همين رو، تصميم گرفتيم در اين شماره، از دريچه اي تخصصي و مبتني بر تجربه ميداني به اين موضوع بپردازيم. خانم آيسان اکبري، مددکار اجتماعي کلينیک خرم مهر در کرج، تجربه اي دوازده ساله در حوزه حمايت رواني و اجتماعي از افراد ترنس دارند. وي در گفت و گو با گزارشگر مجله از شرايط زندگي افراد تراجنسيتي و خدماتي که براي آن ها انجام مي شود و نيز تمايز آن با گرايش هاي جنسي با ما سخن گفت. متن اين مصاحبه را در ادامه بخوانيد.

اصطلاح ترنس برای چه افرادی به کار می‌رود؟

ترنس به افرادی گفته می‌شود که هویت جنسی‌شان با جنسیتی که در هنگام تولد برایشان ثبت می‌شود، یکسان نیست. افراد ترنس دو نوع‌اند؛ ترنس خانم (فردی که با جسم آقا متولد شده، اما خودش را زن می‌داند) و ترنس آقا (فردی که با جسم خانم متولد شده، اما خودش را مرد می‌داند).

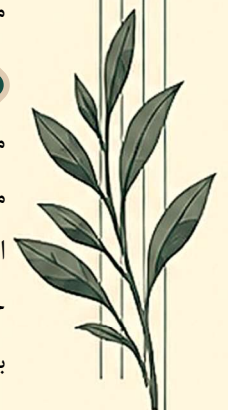
از دوران کودکی، حدود سه تا چهار سالگی، فرد ترنس تفاوت میان هویت روحی و جسمی خود را احساس می‌کند اما تا هفت سالگی، قبل از شروع دوره مدرسه با تفاوت‌های اجتماعی جنسیتی به‌طور آشکار مواجه نشده. برخی از این افراد، به‌ویژه افرادی که این ناهم‌هنگی را به‌صورت پایدار و مداوم تجربه می‌کنند، ممکن است جراحی تطبیق جنسیت انجام دهند. برخی دیگر نیز ممکن است این احساس عدم تطابق را به‌صورت دوره‌ای یا در شرایط و موقعیت‌های خاص تجربه کنند و لزوماً نیاز یا تمایلی به انجام جراحی تطبیق جنسیت نداشته باشند.

چه اشتباهات رایجی در جامعه در رابطه با این موضوع وجود دارد؟

شرایط در حال حاضر نسبت به سال‌های قبل، به واسطه فضای مجازی، بسیار بهتر و راحت‌تر شده است. فضای مجازی آگاهی بیشتری در جهت شناخت این گروه از افراد ارائه کرده است. اما تصورات و اشتباهاتی در جامعه همچنان وجود دارد. اغلب، ترنس بودن با همجنس‌گرا یا دوجنس‌گرا بودن اشتباه گرفته می‌شود؛ هویت جنسیتی به درک درونی فرد از جنسیت خود اشاره دارد، در حالی که گرایش جنسی مفهومی جداگانه و مرتبط با حوزه‌ای دیگر از روان‌شناسی است. تصور اینکه همه این افراد باید جراحی کنند یا هورمون مصرف کنند، اشتباه است؛ برای همه آن‌ها این اقدامات ضروری نیست، بعضی‌ها فقط نام، لباس یا ظاهرشان را تغییر می‌دهند؛ هر فرد می‌تواند درباره بدن و مسیر زندگی خودش تصمیم بگیرد. بعضی افراد خودشان را «ترنس» می‌دانند و بعضی ترجیح می‌دهند فقط به‌عنوان زن یا مرد شناخته شوند. هویت جنسیتی چیزی نیست که فرد صرفاً برای جلب توجه یا از روی مد انتخاب کند. فرض اینکه همه آن‌ها شبیه هم هستند، اشتباه است. این افراد مانند سایر افراد، شخصیت، سبک زندگی، علایق و تجربیات متفاوتی دارند. پرسیدن سؤالات شخصی درباره بدن یا جراحی‌های فرد، اینکه فرد ترنس چه اندام‌هایی دارد یا چه عمل‌هایی انجام داده، موضوع خصوصی اوست و معمولاً سؤال مناسبی نیست. فکر کردن اینکه ترنس بودن به معنی داشتن مشکل روانی است، اشتباه است. این وضعیت به‌خودی‌خود بیماری روانی محسوب نمی‌شود؛ با این حال، برخی افراد ممکن است به دلیل تبعیض، فشار اجتماعی یا مشکلات مربوط به هویت جنسیتی، دچار مشکلات و چالش‌هایی در سطح جامعه شوند که نیاز به حمایت روانی داشته باشند.

کدام مرحله از زندگی این افراد بیشترین آسیب را دارد؟

مرحله مشخصی را به‌طور دقیق نمی‌توان بیان کرد، ولی مرحله نوجوانی و جوانی از نظر شدت فشار روانی به دلایل مهمی مثل ترس از واکنش افراد خانواده و جامعه، فشار و تمسخر در محیط‌های اطراف، تغییرات جسمی در بلوغ، تبعیض‌ها و طرد اجتماعی و همچنین دوره آشکارسازی هویت جنسیتی، می‌تواند برای بعضی افراد بسیار پراسترس باشد؛ به‌خصوص اگر از حمایت خانواده یا جامعه برخوردار نباشند. بنابراین، بهتر است به‌جای اینکه بگوییم یک مرحله برای همه بدترین است، بگوییم میزان آسیب تا حد قابل توجهی به شرایط



خانوادگی و اجتماعی و میزان حمایت از فرد بستگی دارد.

کدام آسیب‌های اجتماعی میان این افراد شیوع بیشتری دارد؟

بیشترین آسیب‌های موجود برای این افراد در اکثر محیط‌های جامعه رخ می‌دهد، به‌خصوص برای ترنس‌های خانم؛ به دلیل ناشناخته‌تر بودن و پذیرش کمتری که نسبت به ترنس‌های آقا وجود دارد. از آسیب‌ها می‌توان به تبعیض‌ها در عرصه حقوق انسانی و شهروندی، انگ اجتماعی، طرد از سوی خانواده، به‌خصوص در صورت عدم پذیرش توسط خانواده و اطرافیان، عدم حمایت اجتماعی و مالی اشاره کرد.

از دیگر آسیب‌ها می‌توان به مواجهه با خشونت شامل خشونت کلامی، روانی، فیزیکی، جنسی و خشونت از سوی شریک عاطفی، نداشتن مسکن مناسب که می‌تواند در پی طرد خانواده ایجاد شود، تبعیض شغلی و مشکلات اقتصادی، مشکلات سلامت روان و مصرف مواد مخدر به دلیل فشار بالای اطرافیان و جامعه اشاره کرد.

از دیدگاه شما ریشه اصلی طرد اجتماعی این افراد چیست؟ مشکل جامعه با خود هویت ترنس است یا ناشناخته بودن؟

بخش زیادی از مشکلاتی که این افراد با آن مواجه هستند، بیشتر از ناآگاهی و ناشناخته بودن هویت ترنس و باورها و کلیشه‌های قدیمی ناشی می‌شود؛ در تجربه کاری من، زمانی که خانواده و جامعه شناخت و آگاهی کافی ندارند، ترس، قضاوت و انگ اجتماعی بیشتر می‌شود و فرد احساس طردشدگی و تنهایی می‌کند. همچنین بسیاری از افراد جامعه به دلیل نداشتن شناخت کافی از هویت ترنس، ممکن است با قضاوت، برچسب‌زنی و رفتارهای تبعیض‌آمیز برخورد کنند. بنابراین، به نظر من، افزایش آگاهی جامعه و خانواده، در کنار حمایت روانی و اجتماعی، می‌تواند نقش مهمی در کاهش این مشکلات و طرد اجتماعی و پذیرش بیشتر این افراد داشته باشد. البته نیازمند برگزاری برنامه‌های آموزشی و آگاهی‌رسانی در تمامی قشرهای جامعه هستیم.

چرا برخی از این افراد پس از دریافت خدمات اجتماعی و درمانی همچنان احساس تعلق و امنیت اجتماعی ندارند؟

بیشتر این افراد پس از تطبیق جنسیت خود، احساس آرامش و امنیت اجتماعی را به دست می‌آورند؛ اما برخی افراد حتی پس از دریافت خدمات اجتماعی و درمانی، همچنان با چالش‌ها و موانعی که از قبل داشته‌اند، مواجه‌اند و احساس تعلق و امنیت کافی ندارند که تعداد این افراد کم نیست. اگر خدمات با احترام به هویت فرد و نیازهای واقعی او ارائه نشود، ممکن است فرد احساس کند صرفاً به مشکل او رسیدگی شده و خودش به‌عنوان یک انسان پذیرفته نشده است. بنابراین، ایجاد احساس تعلق و امنیت نیازمند حمایت مستمر، حفظ کرامت فرد، پذیرش اجتماعی و ایجاد محیط‌های امن و بدون تبعیض است.

خانواده در شکل‌گیری یا کاهش آسیب‌های اجتماعی این افراد چه نقشی دارد؟

خانواده عامل مهمی در حفاظت یا تشدید آسیب‌های اجتماعی و روانی است، به‌ویژه در سال‌های نوجوانی و جوانی که مرحله گذر از کودکی به بزرگسالی است، واکنش خانواده به هویت جنسیتی فرد، تأثیر مستقیمی بر احساس امنیت، عزت‌نفس و کیفیت روابط اجتماعی افراد دارد. این مسئله گاهی از خانواده شروع می‌شود اما در مدرسه، محیط کار و جامعه به‌صورت یک

اپیدمی ادامه پیدا می‌کند.

مهم‌ترین نقش خانواده در کاهش آسیب‌های اجتماعی فرزند خود، پذیرش و درک هویت جنسیتی و ایجاد فضای امن و بدون قضاوت است. عامل مهم دیگر، ارائه آگاهی‌ها و آموزش‌ها است که در پی آن، کاهش انگ و پیش‌داوری و تقویت ارتباط میان اعضا و حمایت درون خانوادگی را به دنبال دارد. بنابراین، نقش خانواده در حمایت از فرزند یک فرآیند چندبعدی است که در آن فرد، خانواده و جامعه هم‌زمان مورد توجه قرار می‌گیرند.

آیا ساختار حمایتی موجود پاسخگوی نیازهای این افراد هست؟

نسبت به ده سال پیش، شرایط حمایتی جامعه از این افراد به‌طور گسترده بهبود پیدا کرده است، اما در حال حاضر هم، ساختار حمایتی موجود به‌طور کامل پاسخگوی نیازهای این افراد نیست. یکی از مسائل مهم، پراکندگی حمایت‌های موجود از سوی دولت برای این افراد است. از منظر مددکاری اجتماعی، ساختارهای حمایتی موجود در اکثر زمینه‌ها پاسخگو هستند، اما هنوز برای پاسخگویی جامع و پایدار به نیازهای این افراد، به هماهنگی خدمات، آموزش متخصصان، دسترسی عادلانه و رویکرد فردمحور نیاز است.

از دیدگاه شما، مفهوم عدالت اجتماعی برای این افراد چه معنایی دارد؟

مفهوم عدالت اجتماعی، فراهم شدن شرایطی است که این افراد بتوانند بدون تبعیض، طرد یا خشونت، از حقوق و فرصت‌های برابر اجتماعی و فردی برخوردار باشند. منظور از عدالت صرفاً برخورد‌های یکسان با همه افراد نیست. منظور این است که هر شخصی، بسته به شرایط خود، از مبانی عدالت برخوردار شود. بنابراین، عدالت از منظر مددکاری اجتماعی یعنی به رسمیت شناختن کرامت و حقوق فرد، ایجاد فرصت‌های برابر و فراهم‌سازی شرایطی به‌منظور مشارکت فعال در جامعه است.

از دیدگاه مددکاری اجتماعی، مهم‌ترین اقدام برای کاهش آسیب رسیدن به این افراد چیست؟

از دیدگاه مددکاری اجتماعی، مهم‌ترین اقدام که از آسیب رساندن به این افراد جلوگیری می‌کند، ایجاد حمایت همه‌جانبه‌ای است که مبتنی بر درک و پذیرش هویت این افراد باشد. مددکار اجتماعی باید به‌جای قضاوت یا تلاش برای تغییر هویت فرد، بر کاهش عوامل آسیب‌زا و تقویت و ایجاد منابع حمایتی تمرکز کند. در مجموع، رویکرد مددکاری اجتماعی باید فردمحور، مبتنی بر حقوق انسانی و اجتماعی و محرمانه باشد؛ زیرا کاهش طرد اجتماعی و افزایش حمایت، نقش اساسی در پیشگیری از بسیاری از آسیب‌های ثانویه دارد.

بسیاری از افراد ترنس از سال‌های کودکی و نوجوانی با پرسش‌ها و احساساتی درباره هویت خود مواجه می‌شوند که ممکن است برای اطرافیان قابل درک نباشد. در چنین شرایطی، واکنش خانواده و اطرافیان و برخورد‌های جامعه می‌تواند نقش مهمی در مسیر زندگی آنان داشته باشد. پذیرش، شنیده‌شدن، برخورد محترمانه و به‌دور از قضاوت و از همه مهم‌تر درک‌شدن می‌تواند زمینه‌ای برای رشد و زندگی سالم‌تر فراهم کند؛ در مقابل، طرد، تحقیر و برچسب‌زنی می‌تواند فرد را با فشارهای روانی و اجتماعی بیشتری مواجه کند.



تأملی بر کتاب مامان و معنای زندگی از منظر مددکاری اجتماعی

سارا راستگردانی

انسان موجود عجیبی است. گاهی بیش از آنکه از دردهایش رنج بکشد، از روبه‌رو شدن با آن‌ها می‌ترسد. برای همین حقیقت را به تعویق می‌اندازد، پشت سکوت، انکار یا روایت‌های ناقص پنهان می‌شود و امیدوار است مسئله، بدون آنکه دیده شود، روزی خودبه‌خود از میان برود. اما رنج، برخلاف بسیاری از چیزهای دیگر، با نادیده گرفتن از بین نمی‌رود؛ فقط شکلش را عوض می‌کند.

شاید به همین دلیل است که مامان و معنای زندگی بیش از آنکه کتابی درباره روان‌درمانی باشد، کتابی درباره شجاعت است؛ شجاعت صادق بودن با خود.

یالوم در این اثر، به‌جای آنکه خواننده را با نظریه‌های پیچیده یا اصطلاحات تخصصی روبه‌رو کند، او را وارد اتاق درمان می‌کند؛ جایی که انسان‌ها، هر کدام با ترس‌ها، فقدان‌ها، حسرت‌ها و پرسش‌های ناتمامشان، تلاش می‌کنند راهی برای ادامه دادن پیدا کنند. اما آنچه این روایت‌ها را ماندگار می‌کند، صرفاً دردِ شخصیت‌ها نیست؛ بلکه صداقتی است که آرام‌آرام و با دشواری، در میان گفت‌وگوها متولد می‌شود.

در نگاه اول، ممکن است تصور کنیم درمان یعنی پیدا کردن راه‌حل. اما یالوم بارها نشان می‌دهد که بسیاری از انسان‌ها، پیش از آنکه آماده حل مسئله باشند، هنوز در مرحله گریز از آن قرار دارند. گاهی حقیقت را نمی‌گویند، گاهی بخشی از آن را پنهان می‌کنند و گاهی حتی خود نیز نمی‌دانند از چه چیزی می‌ترسند. این پنهان‌کاری همیشه از روی فریب نیست؛ گاه سازوکاری برای بقاست. اعتراف به بعضی حقیقت‌ها، به‌قدری دردناک است که انسان ترجیح می‌دهد آن‌ها را حتی از خودش هم مخفی کند.

باید توجه داشت که آنچه در نخستین برخورد دیده می‌شود، همیشه تمام واقعیت نیست. پشت هر مقاومت، هر سکوت، هر انکار یا هر روایت نیمه‌کاره، ممکن است سال‌ها ترس، شرم، تجربه طردشدگی یا زخم‌های التیام‌نیافته پنهان باشد. اگر مددکار اجتماعی، روان‌شناس یا هر یاری‌دهنده دیگری تنها به آنچه گفته می‌شود گوش دهد، بخش بزرگی از حقیقت را از دست خواهد داد. هنر این حرفه‌ها، تنها شنیدن کلمات نیست؛ شنیدن آن چیزی است که هنوز مجال بیان پیدا نکرده است.

در این کتاب، یالوم حقیقت مهم دیگری را نیز بیان می‌کند. در بسیاری از روایت‌های درمانی، درمانگر شخصیتی است که گویی پاسخ همه‌چیز را می‌داند و از هر آشفتگی در امان است اما یالوم این تصویر را می‌شکند و درمانگر را از جایگاه یک انسان بی‌خطا پایین می‌آورد. او نشان می‌دهد کسی که آن سوی اتاق نشسته نیز انسانی است با خاطرات، تردیدها، سوگ‌ها

و زخم‌های خودش؛ انسانی که باید هر روز میان احساسات شخصی و مسئولیت حرفه‌ای تعادل برقرار کند.

از نگاه مددکاری اجتماعی، این تصویر ارزشمند است؛ زیرا یادآوری می‌کند رابطه حرفه‌ای، رابطه میان یک انسان کامل و یک انسان آسیب‌دیده نیست، بلکه رابطه میان دو انسان است که یکی از آن‌ها مسئولیت دارد آگاهی، دانش و مهارت خود را در خدمت دیگری قرار دهد. تفاوت درمانگر و مددکار با مراجع، در بی‌درد بودنشان نیست؛ در مسئولیتی است که پذیرفته‌اند. مسئولیتی برای آنکه زخم‌های شخصی‌شان، مسیر تصمیم‌گیری حرفه‌ای را تعیین نکند.

یالوم با ظرافتی کم‌نظیر، به جهان درونی انسان نزدیک می‌شود؛ به ترس از مرگ، تنهایی، احساس پوچی و جست‌وجوی معنا. اما انسان تنها در جهان درونی خود زندگی نمی‌کند. او در خانواده، جامعه، فرهنگ و ساختارهایی نفس می‌کشد که هر کدام می‌توانند بر رنج یا آرامش او اثر بگذارند. در مواردی آنچه در اتاق درمان به شکل اضطراب یا بی‌معنایی ظاهر می‌شود، ریشه در فقر، خشونت، تبعیض، فقدان حمایت اجتماعی یا تجربه طردشدگی دارد. از این منظر، رنج انسان تنها یک تجربه روان‌شناختی نیست؛ تجربه‌ای اجتماعی نیز هست.

این نقد، از ارزش نگاه یالوم کم نمی‌کند؛ بلکه گفت‌وگویی میان دو رویکرد را شکل می‌دهد. اگر روان‌درمانی، ما را به دیدن جهان درونی انسان دعوت می‌کند، مددکاری اجتماعی به ما یادآوری می‌کند که این جهان درونی، جدا از بستر زندگی فرد شکل نگرفته است. به نظر می‌رسد هیچ‌یک از این دو نگاه، به‌تنهایی تصویر کاملی از انسان ارائه ندهند؛ اما در کنار هم، ما را به فهمی عمیق‌تر از رنج نزدیک می‌کنند.

شاید مهم‌ترین دستاورد مامان و معنای زندگی نیز همین باشد؛ اینکه به ما یادآوری می‌کند کمک کردن، همیشه با ارائه پاسخ آغاز نمی‌شود. در آغاز، اغلب دشوارترین گام، ساختن فضایی است که انسان بتواند بدون ترس از قضاوت، حقیقت خود را به زبان بیاورد. حقیقتی که شاید سال‌ها از دیگران پنهان کرده و حتی از نگاه خودش نیز دور نگه داشته است. وقتی آخرین صفحه کتاب را بستم، بیش از آنکه به معنای زندگی فکر کنم، به صداقت فکر کردم؛ به اینکه گویی بسیاری از ما، پیش از آنکه به دنبال یافتن معنا باشیم، نیاز داریم جرئت روبه‌رو شدن با خودمان را پیدا کنیم. و رسالت حرفه‌های یاری‌رسان نیز، پیش از هر راه‌حلی، همین باشد؛ همراهی کردن انسان در مسیری که از گریز آغاز می‌شود و به پذیرش می‌رسد. شاید معنا، درست همان‌جا متولد شود.

منابع

یالوم، ا. د. (۱۴۰۱). مامان و معنای زندگی. (م. سپاهیان، مترجم) آرمیدخت.



وقتی زندگی از دل فقدان ادامه پیدا می کند؛

داستان توران میرهادی

آتنا برازنده

پسری یازده ساله در سیل جان باخت. برای یک مادر، شاید تصور هیچ اتفاقی از این دردناک تر نباشد؛ کودکی که باید شاهد بزرگ شدنش می بودی، ناگهان دیگر نیست. خانه همان خانه است، وسایل همان وسایل، اما یک صندلی برای همیشه خالی می ماند. ولی این، اولین و آخرین فقدان بزرگ زندگی این مادر نبود.

او پیش از این، برادر کوچک ترش، فرهاد، را در یک حادثه رانندگی از دست داده بود؛ برادری که برایش بسیار عزیز بود و مرگش در سال های جوانی، وقتی توران هنوز در فرانسه مشغول تحصیل بود، ضربه ای عمیق به او زد. بعدتر، همسر اولش، جعفر و کیلی، را نیز از دست داد؛ مردی که پس از حوادث سیاسی آن سال ها به اعدام محکوم شد و توران را با فرزند خردسالش تنها گذاشت.



سال ها بعد، زندگی دوباره شکل گرفت. توران ازدواج کرد، صاحب فرزند شد و در کنار همسر دومش، محسن خمارلو، مسیر آموزش و کار با کودکان را ادامه داد. مدرسه فرهاد شکل گرفت، فعالیت هایش گسترش پیدا کرد و او قدم به قدم به چیزی نزدیک می شد که سال ها آرزویش را داشت؛ ساختن دنیایی بهتر برای کودکان. تا اینکه دوباره همه چیز فرو ریخت. در سال ۱۳۴۲، کاوه، پسر یازده ساله اش، در جریان سیل شمال کشور جان باخت؛ حادثه ای ناگهانی که با شکستن پل «وازیوار» رخ داد و چندین کامیون، اتومبیل و وانت را در امواج فرو برد.

حالا تصور کنید مادری که باید برای همیشه با جای خالی فرزندش زندگی کند، فردای همان فاجعه باید وارد مدرسه ای شود که پر از کودک است؛ کودکانی که بعضی از آن ها شاید همسن کاوه باشند. اما توران مدرسه را رها نکرد؛ سر صف ایستاد و رو به دانش آموزان گفت: «ما دیروز مسافرت بودیم...» و بعد برای بچه ها از اتفاقی که افتاده بود گفت. از سیل، از مرگ کاوه و از اینکه گاهی یک بی دقتی یا درست انجام ندادن یک کار می تواند زندگی انسان های دیگر را به خطر بیندازد. همه بچه ها گریه کردند. اما توران خانم استوار بود. او در میان آن همه اندوه، تلاش کرد به بچه ها یاد بدهد که تبعات هر کاری که در آینده انجام می دهند، فقط به خودشان مربوط نیست؛ ممکن است زندگی آدم های دیگری هم به آن وابسته باشد. برا مثال اگر مهندسی که پل را ساخته بود، کارش را درست انجام داده بود، این واقعه هرگز رخ نمی داد.

این شاید یکی از مهم‌ترین لحظه‌های زندگی توران میرهادی بوده باشد؛ لحظه‌ای که غم شخصی او، در برابر چشم بچه‌ها، به درسی درباره مسئولیت تبدیل شد. او نمی‌توانست کاوه را برگرداند. نمی‌توانست فرهاد را به زندگی بازگرداند و نمی‌توانست همسرش را نجات دهد. اما می‌توانست تصمیم بگیرد با چیزی که از این فقدان‌ها برایش باقی مانده، چه کند. به همین دلیل بود که بعدها از کار کردن و ماندن در مدرسه به‌عنوان راهی برای کنار آمدن با این درد یاد می‌کرد؛ اینکه به جای فرو رفتن در غم، برای کودکان کاری انجام دهد؛ انگار می‌خواست برای کاوه‌های دیگری، راهی امن‌تر بسازد. اما سوگ‌های توران هنوز تمام نشده بود. سال‌ها بعد، همسر دومش نیز بر اثر بیماری از دنیا رفت. چهار فقدان بزرگ در یک زندگی؛ مرگ برادر، از دست دادن همسر اول، سوگ فرزند و سپس درگذشت همسر دوم.

آغاز راه؛ مدرسه‌ای که کودک را باور داشت

توران میرهادی از همان سال‌های جوانی به آموزش و تربیت علاقه‌مند بود. تجربه تحصیل در اروپا و آشنایی با شیوه‌های جدید آموزشی، نگاهش را به مدرسه و کودک تغییر داد. با همین نگاه، در سال ۱۳۳۴ با همراهی خانواده‌اش کودکستانی راه‌اندازی کرد و نام آن را به یاد برادر از دست‌رفته‌اش، «فرهاد» گذاشت. دو سال بعد، دبستان فرهاد نیز شکل گرفت. اما فرهاد فقط یک مدرسه معمولی نبود؛ مجموعه‌ای آموزشی بود که بعدها به یکی از تجربه‌های متفاوت و تأثیرگذار آموزش در ایران تبدیل شد. میرهادی باور داشت کودک نباید صرفاً شنونده و اجراکننده دستورهای بزرگسالان باشد. به همین دلیل، ساختار مدرسه را به شکلی متفاوت طراحی کرد: دانش‌آموزان در اداره مدرسه نقش داشتند، نماینده انتخاب می‌کردند و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت می‌کردند. قوانین مدرسه را نیز خود دانش‌آموزان می‌نوشتند و حتی معلمان هم موظف بودند به همان قوانین پایبند باشند. او به‌نوعی هرم معمول مدرسه را وارونه کرده بود؛ به‌جای اینکه همه‌چیز از مدیر به دانش‌آموز برسد، صدای دانش‌آموز هم می‌توانست در اداره مدرسه شنیده شود.

در مدرسه فرهاد، کارنامه فقط نمره نبود؛ رشد اخلاقی، توانایی همکاری، مسئولیت‌پذیری و خلاقیت دانش‌آموز هم به‌اندازه درس‌خواندن اهمیت داشت. اگر دانش‌آموزی در درسی ضعیف بود، به‌جای تنبیه یا مردود شدن، همکلاسی‌هایش مسئول بودند به او کمک کنند تا همراه بقیه پیشرفت کند؛ چون موفقیت در مدرسه فرهاد یک موفقیت جمعی بود. برای توران میرهادی، مدرسه قرار نبود فقط جایی برای حفظ کردن درس‌ها باشد؛ قرار بود جایی باشد که کمک کردن هم یاد گرفته شود.

از کمبود کتاب تا فرهنگ‌نامه‌ای برای یک نسل

اما توران خیلی زود با مشکل بزرگ‌تری روبه‌رو شد. در سال ۱۳۳۵ نخستین نمایشگاه کتاب کودک را برگزار کرد. آنچه دید، عجیب بود؛ کتاب مناسب کودک آن‌قدر کم بود که حتی برای نمایشگاه، تعداد کتاب‌های موجود به‌زحمت به تعداد انگشتان دست می‌رسید. این تجربه باعث شد او و گروهی از همکارانش به فکر کاری جدی‌تر بیفتند.

توران از آن آدم‌هایی نبود که فقط کمبودها را ببیند؛ او دنبال راه‌حل می‌رفت. در سال ۱۳۴۱، همراه گروهی از هم‌فکرانش شورای کتاب کودک را پایه‌گذاری کرد؛ نهادی که هدفش گسترش ادبیات کودک و فراهم کردن زمینه‌ای برای رشد فرهنگی کودکان و نوجوانان بود. اما این هم پایان ماجرا نبود. توران فقط کتاب داستان کودک نمی‌خواست؛ او می‌خواست کودکان



ایرانی بتوانند جهان را بشناسند. پس سراغ ساختن یک فرهنگ‌نامه برای کودکان و نوجوانان ایرانی رفت؛ کاری که قرار بود سال‌ها طول بکشد.

فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان پروژه‌ای نبود که یک نفر بتواند به تنهایی انجامش دهد. سال‌ها نویسندگان، پژوهشگران، ویراستاران و متخصصان مختلف در آن همکاری کردند و توران میرهادی این کار را سال‌به‌سال، جلدبه‌جلد دنبال کرد. چهار دهه گذشت؛ او دیگر جوان نبود، اما هنوز کار ادامه داشت. حاصل این تلاش، انتشار مجموعه‌ای چندجلدی از «فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان» شد؛ اثری که به یکی از پروژه‌های مهم فرهنگی در حوزه کودک و نوجوان ایران تبدیل شد.

رنجی که پایان راه نشد

حالا اگر فقط به نتیجه نگاه کنیم، ممکن است بگوییم او یک مدرسه ساخت، شورای کتاب کودک را پایه‌گذاری کرد و سال‌ها برای فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان تلاش کرد. اما اگر بخواهیم داستان توران میرهادی را تنها با موفقیت‌هایش تعریف کنیم، مهم‌ترین بخش زندگی‌اش را جا انداخته‌ایم؛ چون پشت این موفقیت‌ها، زنی ایستاده بود که بارها مجبور شده بود با نبودن کسانی که دوستشان داشت، زندگی را از نو ادامه دهد.

همین‌جا است که جمله معروفی که از زندگی او به یاد مانده، معنای دیگری پیدا می‌کند: «غم بزرگ را به کار بزرگ تبدیل کنیم.» توران غمش را انکار نکرد؛ اما اجازه هم نداد غم، تمام آینده‌اش را تعریف کند.

او تلاش کرد از دل آن سوگ‌ها، چیزی بسازد که فقط متعلق به خودش نباشد. فرهاد رفت، اما نامش روی مدرسه‌ای ماند که هزاران کودک در آن آموزش دیدند. کاوه رفت، اما توران تلاش کرد مدرسه‌ای بسازد که کودکان در آن مسئولیت‌پذیری و مراقبت از زندگی دیگران را یاد بگیرند. همسرانش را از دست داد، اما مسیرش را رها نکرد. او نمی‌توانست گذشته را تغییر دهد؛ اما می‌توانست برای آینده کاری انجام دهد. احتمالاً یکی از زیباترین درس‌های زندگی توران میرهادی همین باشد: گاهی نمی‌توانیم اتفاقی را که برایمان افتاده تغییر دهیم، اما می‌توانیم تصمیم بگیریم بعد از آن اتفاق چه چیزی بسازیم.



و حالا سؤال اینجاست: اگر جای توران میرهادی بودیم؛ اگر زندگی چند بار چیزی را که بیشتر از همه دوست داشتیم از ما می‌گرفت، ما با آن رنج چه می‌ساختیم؟

منابع

روایتی از زندگی تدوین گر فرهنگ‌نامه کودکان؛ توران میرهادی کدام غم بزرگ را به کار بزرگ تبدیل کرد؟.

(۱۴۰۳، آبان ۱۹). بازیابی از تابناک: <https://share.google/MLIdEkosR0EpWFAA>

داستان کوتاه شکست

زینب السادات شبیری



دخترک، بیلچه‌ای را از درون کوله‌اش بیرون آورد و روی زمین زانو زد. با چشمانی خیس، شروع به کندن زمین کرد. قبری به بزرگی آرزوهایش کند. در حالی که قطرات اشک از چانه‌اش به پایین می‌چکید، آرزوهای مرده‌اش را با ملایمت درون آن گذاشت. از میان لایه نازک اشک به آنها نگاه کرد؛ اصلاً آماده خداحافظی نبود. نمی‌توانست باور کند که قرار نیست جزئی از آینده او باشند؛ سخت بود بپذیرد که آن آرزوها، هیچگاه تبدیل به خاطره نمی‌شوند. برای آخرین بار آن‌ها را بوسید. با صدای بلندتری گریه کرد و بر روی آرزوهایش خاک ریخت. وقتی بالاخره آرزوهایش در زیر خاک ناپدید شدند، تابلویی روی قبر گذاشت. روی تابلو عبارت "اینجا عزیزترین آرزوهایم آرمیده‌اند." نوشته شده بود. سعی کرد گریه را متوقف کند. دسته گلی با گل‌های سفید را روی قبر گذاشت. با صدایی لرزان گفت: «متأسفم...» دستمالی از جیبش بیرون آورد و بینی‌اش را پاک کرد. ادامه داد: «نمی‌خواستم اینجوری بشه!» و باز هم بغضش ترکید.

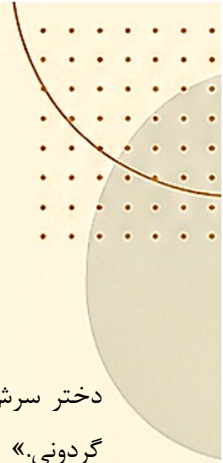
کنار قبر نشست و زانوانش را به آغوش کشید. همان‌طور که پیشانی‌اش را به زانوهایش تکیه داده بود گفت: «نمی‌خواستم از دستتون بدم... نباید اینطور می‌شد.» صدای خش‌دارش، بم به نظر می‌رسید. آهی لرزان کشید: «تموم تلاشمو کردم ولی بازم از دستتون دادم.» صورت خیس از اشکش را بالا آورد و ادامه داد: «شاید هیچ‌وقت نباید شماهارو می‌خواستم... ببخشید که صاحبتون یه بازنده بود... کاش می‌تونستم نجاتتون بدم.» گوشه پالتویش را در مشت گرفت و گفت: «حالا چجوری بدون شما زندگی کنم؟» باد سردی وزید و گونه‌های خیس دختر به سوزش افتاد. دوباره پیشانی‌اش را روی زانوانش قرار داد تا صورتش را از گزند سرما در امان نگه دارد.

زمان، با حالتی دلداری‌دهنده، دست بر روی شانه دختر گذاشت. دختر سرش را بالا آورد و با غم به او خیره شد. زمان به آرامی گفت: «تسلیت می‌گم... حالت خوبه؟»

دخترک دستش را بر روی قلبش گذاشت و با گریه جواب داد: «نه! واقعا درد داره! انقدر درد داره که نمی‌تونم گریه نکنم. دنبال مقصر می‌گردم و هیچ‌کس جز خودمو پیدا نمی‌کنم... از احساس بازنده بودن متنفرم و حالا حس می‌کنم که کل دنیامو باختم. کل آینده‌ای که با تموم وجود می‌خواستم از دست دادم...»

زمان، بدون کلمه‌ای حرف، دختر را در آغوش کشید و سرش را نوازش کرد. به او اجازه داد تا یک دل سیر گریه کند. منتظر ماند تا هق‌هقه‌هایش تمام شود. سپس، در حین اینکه به آرامی رد اشک‌های دخترک را پاک می‌کرد، با صدایی گرم پرسید: «به نظرت به اندازه کافی عزاداری نکردی؟»





دختر سرش را به چپ و راست تکان داد: «خیلی دوستشون داشتم؛ دلم براشون تنگ میشه... کاش می‌تونستی برشون گردونی.»

-می‌دونی که نمی‌تونم

دختر آهی کشید. به خوبی می‌دانست که زمان توانایی زنده کردن آن‌ها را ندارد. زمان به آرامی دست او را نوازش کرد و گفت: «نمی‌خوای به مسیر زندگیت برگردی؟»

دختر نگاهش را به آرامگاه ابدی آرزوهایش دوخت. زیر لب زمزمه کرد: «زندگی ترسناکه.»

زمان، کمی جابه‌جا شد تا دقیقاً روبه‌روی او قرار بگیرد. مستقیم در چشم‌های دختر نگاه کرد و با لحنی نوازشگر گفت: «آره؛ می‌تونه ترسناک باشه یا حتی بی‌رحم؛ ولی نه همیشه. وقتایی هم هست که خیلی شیرینه... آینده منتظرته؛ می‌تونی آرزوهای دیگه داشته باشی و برای اونا تلاش کنی.» دختر سرش را پایین انداخت و مسیر ایجاد شده بین چشم‌هایشان را از بین برد. - اما می‌ترسم که اونا رو هم از دست بدم...

قبل از آنکه زمان چیزی بگوید، ادامه داد: «من از آینده می‌ترسم؛ از ادامه دادن می‌ترسم؛ حتی از خودم می‌ترسم؛ اگه دوباره اشتباه کنم و همه چیزو خراب کنم چی؟ اگه اوضاع بدتر از چیزی که الان هست بشه چیکار کنم؟ نمی‌خوام دوباره ببازم.» زمان با لطافت دستش را زیر چانه دختر برد و سر فرو افتاده‌اش را بالا آورد. گونه‌اش را به آرامی نوازش کرد.

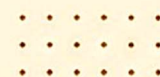
- با خودت روراست باش! نمی‌تونی فقط به خاطر ترس اینجا بمونی... نباید بذاری ترس دست و پات رو ببنده. تا کی می‌خوای اینجا بشینی؟ چقدر دیگه قراره به آرزوهایی که برآورده نمیشن بچسبی؟ اونا رو همین‌جا رها کن.

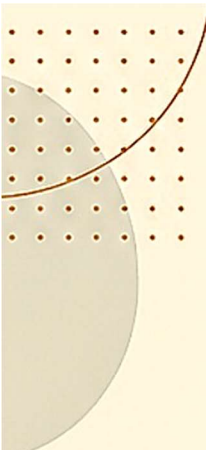
دختر به آرامی دست او را کنار زد و خود را عقب کشید. با ناامیدی گفت: «من نمی‌تونم... فکر نکنم بتونم از پشش بریام.» زمان از جای خود برخاست و دستش را به سوی دختر دراز کرد.

- پاشو! باید دوباره رو پای خودت وایسی. من کمکت می‌کنم.

دختر با تردید به دست او نگاه کرد. حق با زمان بود. نمی‌توانست تا ابد داغدار آرزوهایش باشد. نفس عمیقی کشید و سعی کرد تردیدهایش را به عقب براند. آهسته دستش را بالا برد و دست زمان را گرفت. با پاهایش بر زمین فشار وارد کرد تا از جایش بلند شود. به آرامی زانوهایش را صاف کرد و بر روی پاهایش ایستاد. به آرامگاه روبه‌رویش نگاه کرد. توده‌ای که در گلویش شکل گرفته بود را فرو داد و گفت: «خداحافظ... مرسی که تو این مدت همراهم بودین.» علی‌رغم تلاش‌هایش، قطره اشک سمجی راه را به بیرون باز کرده بود. آن را با نوک انگشت گرفت. دل کندن از آن‌ها، سخت‌تر از چیزی بود که تصورش را می‌کرد.

زمان فشار ملایمی به دست او وارد کرد تا او را به خود آورد. دختر نگاهش را از آرامگاه برداشت و چشم به زمان دوخت. به خود یادآوری کرد که زمان، همیشه آن‌قدر صبور نمی‌ماند. به پایش تکانی داد و اولین قدم را برداشت. سپس، با گام‌های پشت



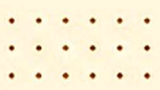


سر هم به سمت مسیر زندگی‌اش رفت. با فاصله یک گام از مسیر، متوقف شد. آیا کار درستی می‌کرد؟

ترس‌ها و تردیدهایش را پس زد، نفس عمیقی کشید و وارد جاده مه‌آلود زندگی‌اش شد. با احتیاط شروع به حرکت کرد. همان‌طور که با زمان به سوی آینده نامعلومش پیش می‌رفت، آرزوهای جدیدی پیدا کرد؛ آرزوهایی که قرار بود دوباره راه زندگی‌اش را روشن کنند. به خود قول داد که این بار، سوگواری‌ای در کار نخواهد بود.

دخترک بخشی از قلبش را آنجا، کنار آن آرامگاه جا گذاشته بود. گاهی اوقات جای خالی آن تکه می‌سوخت. وقت‌هایی بود که دوباره غمگین می‌شد؛ با این حال هیچ‌وقت برای برداشتن آن تکه بازنگشت؛ اما بعضی وقت‌ها، برای یک لحظه، سرش را می‌چرخاند و به عقب نگاه می‌کرد.

پایان





“

تو کز محنتِ دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

— سعدی —

”

نشریه حامی | شماره سوم | تابستان ۱۴۰۵



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

